

جغرافیای «پهلویان» و «گوران» تا قرن پنجم (ه ق)

طیب طاهری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

چکیده

پهلویان، نام منطقه‌ای در زاگرس مرکزی است که قبلاً ماد کبیر بوده است و به جبال، عراق عجم هم نامگذاری می‌شود. این منطقه از جانب یونانی‌ها به میدیا معرفی شده، و از جمله مراکز مهم علمی-فرهنگی و استراتژیکی در طول تاریخ بوده است. بعدها نام کردستان به آن داده می‌شود و همیشه -از زمان مادها تا کنون- دارای شاخصه‌های علمی، فرهنگی و شهرستانیت ویژه بوده است. بزرگترین رویداد علمی-فرهنگی و فلسفی این منطقه ظهور و بروز یارسان در آن می‌باشد که می‌توان اینان را بازمانده‌ی همان مغان مادی دانست. یارسان با پایمردی و مجاهدت، زبان و ادبیات، فرهنگ و هنر زاگرس را احیاء، حفظ و بازنشر می‌دهد، و آن را به زمان کنونی می‌رساند. فهلویات ادبیات این منطقه است که به زبان و ادبیات گورانی نیز اشتهار دارد، و از جمله شاخصه‌های مردمان پهلویان می‌باشد. گوران با سبق بیشتر از هزار سال مبارزه در حفظ و اعتلای فرهنگی-هنری-فلسفی زاگرس دارای گنجینه‌ای عظیم از مفاهیم و دستاورد است که هنوز بر تارک زاگرس سخن نخست ارایه می‌دهد.

کلید واژه: پهلویان، گوران، یارسان، کردستان، زاگرس، لرستان.

Geography of "Pahlavian" and "Goran" until the fifth century (AH)

Tayeb Taheri²

Recive data: 2020/02/20

Accpte data: 2020/05/19

Abstract:

Pahlavi is the name of a region in the Central Zagros that formerly was the land of Great Med (Mad) and is also called as Ajam Iraq. The area was known by the Greeks as Media and has been one of the most important scientific, cultural and strategic centers throughout the history. Later this area known as Kurdistan and since the time of the Medes this area has always had special scientific, cultural and urban characteristics. The greatest scientific-cultural and philosophical event of this region was the emergence of Yaresan in that area, which can be considered as a remnant of the same Madi Moghan. Yaresan, through diligence and struggle, revives, preserves and republishes the language and literature, culture and art of the Zagros, and brings it to the present time. Fahlaviat is the literature of this region, which is also known as Gorani language and literature, and is one of the characteristics of the Pahlavi people. Goran has a historical background of more than a thousand years of preserving and promoting the cultural, artistic, philosophical Zagros area, which has a huge treasure of concepts and achievements that still gives the first word on the forehead of Zagros.

Keywords: Pahlavian, Goran, Yaresan, Kurdistan, Zagros, Lorestan

۱- پژوهشگر و نویسنده. tayebtaheri@yahoo.com

2- Author and Researcher.

مقدمه

پرداختن به منطقه ای تحت نام پهلویان که در برگیرنده‌ی مناطق وسیعی همچون: کرمانشاهان، هورامان، لرستان، ایلام، هگمتانه و جلولا است دارای پیچیدگی نیست، مشروط بر اینکه کسی بر این مهم اهتمام بورزد که عینیت‌گرا باشد و مسائل این مفهوم را سیاسی نکند. خاصه اینکه مردمان این مناطق به علت داشتن فرهنگ تساهل و تسامح در مناسبات اجتماعی در طول تاریخ سبب شده تا کمترین حاشیه‌های سیاسی داشته باشند. این منطقه بنا بر آنچه تاریخ گزارش کرده است حدود آن را از شمال اهواز تا مکریان و از سواد و جلولا تا نواحی اراک دانسته‌اند که با نام پهلویان، بلادالفهلویین، پهلویین، جبال، میدیا، کردستان از آن یاد شده است. این منطقه خاستگاه جریان‌های فکری و انتشار دهنده‌ی تفکرات مبارزه طلبانه (نافرمانی مدنی) بر علیه دستگاه‌های اقتدارگر و حکام زورگو بوده است. اما متأسفانه در قرون متأخر بنا به دلایلی همچون جنگ و کشاکش مابین حکام و دول ایران و عثمانی در منطقه ... سبب می‌گردد تا سرزمین پهلویان از آن غنا و شکوفایی فرهنگی سابق که در تمام سرزمین زاگرس بی نظیر بوده اندکی فاصله بگیرد. این خلاء فکری- فرهنگی در مقطعی از تاریخ سبب می‌گردد تا تقریباً بسیاری از زیرساخت‌های فرهنگی و اعتقادی خود را به دست فراموشی بسپارد و آنچه که در اذهان باقی بماند نیز از گزند تحریف و تبدیل در امان نباشد. تو گویی در سال‌های متأخر غارت و چپاول داده‌های تاریخی، فرهنگی و اعتقادی آن به یک رویه‌ی معمول مبدل شده است. ورود سیاست‌های ضد فرهنگ بر علیه منطقه‌ی مذکور و همچنین اهتمام ندادن به این سرزمین از هر سو... بنا به دلایل بی شمار سبب شد تا برای این منطقه انستیتویی فرهنگی بنیان بگذاریم تا بتوان در این مجموعه داشته‌های منطقه را حمایت، پاسداری و تقویت کرد. فلذا پرداختن به جغرافیای پهلویان در شماره نخست از فصلنامه شنوری ضروری نمایاند؛ که در این مقاله سعی شده تا این واژه (پهلویان-گوران) را فقط از منظر جغرافیایی و تا اواسط قرن چهارم- یعنی ابتدای ظهور شاه خوشین- پیگیری کنیم.

پهلویان

پهلویان یعنی استان‌های کنونی کرمانشاه، لرستان، ایلام، هورامان و خانیقین و همدان که میتوان گفت همان ماد کبیر بوده است. سرزمین انسان‌های نخستین، پرورش دهنده‌ی اسطوره و دربرگیرنده‌ی میتولوژی نجد ایران. محل استقرار و زندگی کاسی‌ها و لولوبی‌ها؛ و البته کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه ما را به دوران پارینه سنگی و انسان نئوآندرتال و عصر مفرغ می‌کشاند. مجله باستان‌شناسی آمریکا دندان نئاندرتال یافت شده در غار وزمه کرمانشاه را یکی از ۱۰ کشف اخیر باستان‌شناسی ذکر کرده است. این دندان اولین نشانه زندگی انسان‌های اولیه در ایران است و قدمتی بین ۴۰ تا ۷۰ هزار سال دارد. مدیرکل میراث فرهنگی استان کرمانشاه گفته: نتایج مطالعات نشان از حضور قطعی انسان نئاندرتال در دشت اسلام آبادغرب طی دوره پارینه سنگی میانی دارد. همچنین سامان حیدری گوران پژوهشگر و متخصص دوره پارینه سنگی از کشف دندان انسان نئاندرتال در کرمانشاه خبر می‌دهد و می‌گوید: در کاوش‌ها و بررسی‌های انجام شده در یک غار سنگی در استان کرمانشاه بقایای فیزیکی یک انسان نئاندرتال برای اولین بار به صورت قطعی کشف شده است. همچنین کشف سفال‌های متعلق به ۶۵۰۰ سال پیش در هرسین، حاکی از احتمال حضور انسان در این منطقه از هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد است.^۱

همچنین تپه تاریخی و باستانی شیخی آباد روستای کرتویج علیا دینور به عنوان نخستین زیستگاه بشر دوره نوسنگی در خاورمیانه شناخته شده است. در کاوش این تپه، تاریخ آن با قدمت ۱۱ هزار و ۸۰۰ سال حاصل شده که قدیمی‌تر از مجموعه گنج دره هرسین با قدمت ۱۰ هزار سال است.^۲ تپه باستانی گریران که در ۵ کیلومتری شمال غربی شهر الشتر واقع شده است و به احتمال قوی یک مکان

۱- هرسین علاوه بر وجود آثاری که از دوره غارنشینی تا عصر حاضر، جاذبه‌های طبیعی بدیعی نیز دارد که از آن‌ها می‌توان به محوطه‌هایی چون «گنج دره» که یکی از کهن‌ترین زیستگاه‌های بشری است در این منطقه قرار دارد.

۲- پروژه‌ی باستان‌شناسی زاگرس مرکزی: CZAP گزارش مقدماتی کاوش و بررسی در تپه‌ی شیخی آباد صحنه و تپه جانی اسلام آبادغرب / دکتر یعقوب محمدی فر. پرفسور روجر متیوس. دکتر وندی متیوس. دکتر عباس مترجم / نامه‌ی باستان‌شناسی. شماره ۱، دوره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

مرکزی تجاری بین راهی بوده که در مسیر یک شبکه تجاری گسترده که از بین النهرین آغاز و تا ارتفاعات جیرفت و احیاناً شهر سوخته سیستان ادامه داشته است قرار گرفته و بخشی از مبادلات در این مکان انجام می‌شده است. بر اساس بررسی‌های به عمل آمده بر روی آثار سطحی تپه گریران الشتر، از جمله تیغه‌های سنگی و سفال‌های آن، می‌توان قدمت این تپه را از هزاره چهارم ق.م. تا دوره اسلامی دانست. بهمن کریمی در کتاب: «راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران» در ارتباط با تپه گریران اشاره دارد که بیشتر آثار این تپه مربوط به ادوار اسلامی و برخی آثار نیز، مربوط به زمان ساسانیان و هخامنشیان است؛ از نظر وی، آثار تپه گریران مربوط به سه هزار سال قبل است.^۱

غار میرملاس در حدود ۱۸ کیلومتری شمال شرقی کوه‌دشت از استان لرستان و در کوه سرسرخین قرار دارد. نقاشی‌ها و نگاره‌هایی بر دیواره‌های این غار باقی مانده است که بیشتر صحنه‌هایی از رزم، شکار، انسان و حیوان را نشان می‌دهد. بر اساس نظر کارشناسان پیشینه این سنگ نگاره‌ها به هزاره دهم ق.م. یعنی بیش از ۱۲ هزار سال پیش می‌رسد. در بالای کوه سرسرخین همچنین کوه هومیان از دیگر کوه‌های شهرستان کوه‌دشت نیز چنین سنگ‌نگاره‌هایی هست. وجود کتیبه‌ی تنگیسر و قباله‌های هورامان نیز از دیگر مواردی است که می‌توان در اهمیت منطقه پهلویان به آن اشاره کرد.

اقوام ساکن لرستان شرقی در سال‌های آغازین هزاره اول ق.م. پادشاهی الیبی را تأسیس می‌کنند، این پادشاهی نقش مهمی در رخدادهای سیاسی هزاره اول منطقه، به ویژه در میدان رقابت دو قدرت آشور و ایلام، بر عهده می‌گیرد. با توجه به تحلیل‌های صورت گرفته، قلمرو پادشاهی الیبی در بیشتر طول حیات خود شامل محدوده‌ی اصلی پیشکوه لرستان بوده که به چند ایالت با مراکز حاکمیتی تحت عناوین «شهرهای شاهی» و «شهرهای استحکاماتدار» تقسیم می‌شده است. بر این اساس پادشاهی الیبی از شمال شرقی و شرق با ماد، از شمال با بی‌تهمبان و از جنوب با ایلام مرز مشترک داشته است. همچنین نیشایی که در کتیبه‌های آشوری آمده است به اطراف کرمانشاه و ماهیدشت فعلی اطلاق می‌شده است و نیز در دامن کوه تاق بستان فعلی شهری را یادداشت کرده‌اند که نام یکی از محلات آن گمباده بوده است. (سلطانی، ۱۳۷۰: ۱)

واژه‌ی پهلویان تقریباً در تمام کتب تاریخی برای مردمان منطقه‌ای به همین نام ذکر شده است. معنای آن مترادف با شهر و زبان شهری آمده است، و از ریشه پرتوه، پارتیه و پرتیه متبادر می‌گردد. بر این اساس پهلویان یعنی شهرهایی که مردمان آن به زبان آن ناطق هستند. هر چند معنای دیگری نیز برای آن در نظر گرفته می‌شود و آن یعنی پایتخت زبان پادشاهان کیان و یا شجاع و دلیر... این واژه در نزد اعراب به بلاد الفهلویین تعبیر چهره مورفولوژیک می‌دهد و بعدها به فهله اختصار پیدا می‌کند. واژه پهلوی در شاهنامه فردوسی و به تبع آن در سایر فرهنگ‌های لغت علاوه بر شهر به معنای خط و زبان نیز آمده است. ایران شناسان اروپائی نیز در این خصوص نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند. دکتر اشپیگل آلمانی پهلوی را معنی پرتیه دانسته است که در سانسکریت معادل وسیع می‌باشد. فریدون جنیدی نیز آورده: نخستین باری که در شاهنامه از پهلوی یاد می‌شود در زمان منوچهر است یعنی زمانی که از نظر تاریخی معادل است با زمان پس از مهاجرت آریائی‌ان و سه گروه شدن آنان:

بفرمود پس، تا منوچهر شاه
ز پهلوی به هامون گذارد سپاه
و چون در این شهر پهلوی در مقابل هامون و دشت آمده، معلوم می‌شود که پهلوی در اصل به معنی کوه و کوهستان بوده، و این معنی چند بار دیگر نیز در شاهنامه تکرار شده است. (جنیدی، ۱۳۶۰: ۱۲)

۱- طبقه بندی و تحلیل گونه شناختی سفال عصر مفرغ تپه گریران الشتر / مهدی حیدری. خلیل الله بیک محمدی. ثروت ولدییگی. سید مهدی حسینی نیا / پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران. شماره ۸، دوره پنجم، بهار و تابستان ۱۳

زبان و ادبیات پهلویان

پهلوی صورت دیگری از واژه‌ی «پرتوی» است که همان پارتی یا اشکانی می‌باشد، و چون شکوه فرهنگی اشکانیان چنان گسترده بوده که مانند درباریان ساسانی به پهلوی سخن می‌گفته‌اند.^۱ و فریدون جنیدی آورده: پهلوی اشکانیان را پهلوانیک و پهلوی ساسانی را پارسیگ می‌نامند. (جنیدی، ۱۳۶۰: ۱۵) آرتور کریستن نیز آورده: زبان اشکانیان متعلق به لغت ایران مرکزی است که فعلاً لهجه‌های ایالات ساحل بحر خزر و سمنانی و نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی و غیره از آن حکایت می‌کند. (کریستن، ۱۳۸۵: ۶۳) فهلویات نامی است که بر دوییتی‌های سروده شده در نواحی پهلنه‌نشین اطلاق می‌گردد، و همانطور که گفته شد سرزمین ماد را در بر می‌گرفته است. یعنی فهلویات شامل اشعاری است که به گویش‌های غربی، مرکزی و شمالی ایران سروده شده است. (تفضلی، نامه فرهنگستان شماره ۲۹ بهار ۱۳۸۵) و طبق گفته‌ی همه‌ی مورخان و ادب پژوهان صدده‌های نخستین اسلامی یکی از پنج زبان رایج در ایران بوده است و از زبان دری منفک نیست. (مکری، ۱۹۹۴: ۴) صورت دیگر کلمه فهلویات، فهلویه، شروه، باهار است که طریقی از خواندن شبیه پهلوی و رامندی معنی شده است. خواندن فهلویات با ساز و موسیقی نیز می‌توانسته همراه بوده باشد. علاوه بر اصطلاح فهلوی گاه اصطلاحات دیگری نیز برای شعر محلی به کار میرفت؛ مثلاً اصطلاح راژی / رازی که در اصل برای اشعاری که به گویش ری سروده شده بود به کار می‌رفت و بعداً توسعه معنایی یافت و برای اشعار محلی آذربایجان و نیز اشعار فهلوی شاعر شیرازی نیز به کار رفت. اصطلاحات دیگر همچون شهری، رامندی، بسنجید با راژی دان به معنی کسی که شعر محلی می‌داند، شهری خوان برای فهلویات به کار رفته است. (تفضلی، نامه فرهنگستان شماره ۲۹ بهار ۱۳۸۵) جلال الدین همایی نیز هورامی و نظایر آن را در الحان و اشعار زبان پهلوی، پرده‌هایی دانسته که بسیاری از اسرار ملیت و ادبیات فارسی در آنها نهفته است. (مقالات ادبی ج ۱، ص ۴۳)

اصطخری در مسالک و ممالک می‌آورد: ایشان را سه زبان است: پارسی که با یکدیگر گویند، و اگر چه در ناحیت‌ها تفاوتی باشد همه یکسان بود، همه پارس زبان یکدیگر بدانند و لغت پوشیده نماند. و زبان پهلوی کی به روزگار پارسیان مکاتبات به آن لغت بودی آن‌را به تقسیر حاجت بود. و زبان تازی کی امروز در دیوان‌های پادشاهان مکاتبات و معاملات به تازیست آموختند. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۲۰)

خط پهلوی در زمان اشکانیان و ساسانیان معمول بوده است و در سکه‌ها و نقوش و کتب آن عهد دیده می‌شود. همچنین قدیم‌ترین نوشته‌ای که از این خط به دست آمده الواحی است راجع به مذهب مانی که در شهر تورفان کشف شده است، همچنین اوراکی که در ناحیه فیوم مصر بر روی پاپیروس‌ها نوشته شده است. راقم مجمل التواریخ آورده که خط پهلوی مأخوذ از عبری است. (مجمل التواریخ والقصص ص ۳۰۴) اما قباله‌های هورامان که یکی از آنها به خط و زبان آرامی پهلوی نوشته شده گواه متقنی است برای آنکه اثبات کنیم در هورامان و یا منطقه مورد بحث ما پس از وقفه‌ای هلنی در دوران سلوکیان زبان و ادبیات پهلوی رایج بوده است. خط پهلوی از خط آرامی گرفته شده است و دارای ۲۵ حرف با آواست. خط و زبان پهلوی به دو دسته تقسیم شده است: یکی خط و لهجه اشکانی که آن را پهلوی شمالی می‌نامند و سابقاً پهلوی کلدانی می‌گفتند، دیگر خط و لهجه ساسانی که آن را پهلوی جنوب و جنوب غربی می‌گفتند. ملک الشعرا بهار در معرفی شاخه‌های زبانی ایران پس از اوستایی و مادی، از زبان‌هایی همچون: فارسی باستان، پرتوی (پهلوی یا پهلوانی)، سغدی و خوارزمی نام می‌برد و بر این باور است که «از این شاخه‌ها، لهجه‌های دیگر به وجود آمده است مانند پهلوی شمالی و پهلوی جنوبی و دری و طبری و گیلکی و آذری و سکزی و هروی و خوزی و فارسی (شیرازی) و رازی و کردی و غیره» (بهار، ج ۱، ۱۳۹۰: ۵۷) خط پهلوی بعد از حمله اعراب به خاطر مشکل بودن آن در خواندن و نوشتن نتوانست به موجودیت خودش ادامه بدهد به همین خاطر منحصر به ادبیات موبدان زردشتی شد و موبدان زردشتی نیز به خاطر انحصارطلبی و تحت فشار بودن از جانب فرهنگ و دین غالب، این زبان و ادبیات را جزء به شخصی که از طبقه‌ی موبد و مورد اعتماد باشد یاد نمی‌دادند، و لذا رفته رفته زبان پهلوی و اوستایی فراموش شد. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۴۳۷)

۲- گنجینه‌ی تاریخ ایران، استاد عبدالعظیم رضائی، جلد اول، ص ۲۸۶. نامه پهلوانی، فریدون جنیدی ص ۱۱.

از زبان پهلوی که ادبیات دینی زردشتی را تشکیل می‌دهد کتاب‌هایی چند باقی مانده که با هجوم اعراب در صدر اسلام اغلب آن‌ها را به آب افکندند، یا سوزانیدند؛ چراکه نامه‌های مجوسان که با قرآن سازشی نداشت، می‌بایست از میان برود، گذشته از این که نزد عرب‌ها، آثار کفر بایستی نابود شود!^۱ در فرهنگ پهلوی، واژه‌های آرامی که ازوارش یا هزوارش خوانده می‌شود، به واژه‌های ایرانی یا پارسی میانگ گردانیده شده است؛ چون، منا = ختای، ارتا = زمیک، میا = آب، ملکا = شاه، کلبا = سگ؛^۲ همچنین کلماتی که در زبان کردی با گویش هورامی (گورانی) موجود است و هم‌اکنون نیز از آن‌ها استفاده می‌شود، مانند: پتیاره، پیوه‌ند، ئاسیوا، هامین، ئاموژگار، تهم، ئیواره‌ک، ناتر، فره، کنیژک، ریش، واچیک... و بسیار دیگر از کلمات و واژه‌های پهلوی که در زبان و متون گورانی-هورامی موجود می‌باشد، و نشان از سهل شدن، طرد شدن و تحریف زبان پهلوی در ایران دارد که متأسفانه رد و اثر این زبان را فقط در مناطق هورامان و برخی نقاط پراکنده دیگر می‌توان گرفت، چرا که گویش هورامی که زبان گفتاری مردمان منطقه‌ی هورامان می‌باشد، دورنمایی است از زبان پهلوی؛ مضاف بر آن که در بیشتر کتاب‌های تاریخی، هرگاه نامی از مناطق غرب ایران و نواحی مرکزی آن برده شده، آن را فهله یا فهله خوانده‌اند و زبان آن‌ها را پهلوی و ادبیاتش را فهلویات. شمس قیس رازی نیز در کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» در قرن هشتم هجری نوشته: «خوشترین اوزان فهلویات است که آهنگ آن را اورمنان خوانند و لحن آن اورامین یا اورمنان نمودار آهنگ مردم هورامان است». در جایی دیگر آورده: کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و وضعی، به انشاء و انشاء ابیات فهلوی مشعوف یافتیم، و به اصغاء و استماع ملحونات آن مولع دیدم، بل که هیچ لحن لطیف و تألیف شریف، از طرق اقوال عربی و اغزال دری، و ترانه‌های معجز و داستانه‌ها مهیج، اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنبانید، و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی‌آورد که:

لحن اورامی و بیت پهلوی زخمه‌ی رود و سماع خسروی^۳

ساکنین این مناطق و همچنین کاکه‌بی‌های کردستان عراق این گویش را با واژه‌ی «ماچو» می‌شناسانند. این واژه یک کلمه‌ی اوستایی کهن می‌باشد که ریشه در (فه‌چ = وه‌چ) دارد با معنای دستوری «بگو». ^۴ زبان و ادبیات پهلوی در دو قرن سکوت حاکم بر منطقه به واسطه‌ی حضور اعراب دچار دگرگونی‌هایی می‌گردد. در این دو قرن به غیر از اسنادی پراکنده مطالبی دیگر در دست نیست تا بتوان بر اساس آن وضعیت زبان شناسی و ادبیات پهلویان را مورد واکاوی قرار داد. اشعاری به زبان پهلوی گفته شده و همچنین دیوان باباطاهر که بیانگر وضعیت زبانی منطقه بوده است. هر چند به غیر از باباطاهر افراد دیگری مبادرت به گفتن شعر با ادبیات پهلوی کرده‌اند که در برخی از موارد هم خلط شده است. سعید نفیسی در مورد شاعری به نام پور فریدون در اواخر قرن هفتم صحبت می‌کند که از کردهای فارس است و دارای دوبیتی‌هایی می‌باشد که در برخی از نسخ با اشعار باباطاهر خلط شده است. (مجله پیام نو سال ۱، ۱۳۲۴ شماره ۱۱ ص ۲۲) دکتر زرینکوب در کتاب جستجو در تصوف ایران، باباطاهر را در شمار پیران و اولیای قدیم اهل حق می‌داند و ارتباط او را با این فرقه که خود از تاثیر عقاید گنوسی قبل از اسلام خالی نبوده‌اند، می‌شناسد (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۸۹) کوچیدن و زیستن او همراه با کردان ناحیت جبال ولایات فهله ایران، انتساب وی را به فرقه قدیمی و فهلوی دین حق از جمله منابع گورانی تأیید می‌کند. اساساً ظهور باباطاهر و امثال او باید در زمینه بقایا و رسوب عمیق مذاهب عهد باستانی در ناحیت جبال ایران بررسی شود، سرزمینی که بسیاری از قدمای مشایخ متصوفه همچون دینوریها، شهرزوریها، ابهریها، سهروردیها و جز اینها از شهرهای آنجا پدید آمده‌اند. اقوام جبال ایران در آن سده‌ها یعنی کردان و لران و مردم همدان (و جز آنها مثل زنجان، نهاوند، و غیرها) از لحاظ نژاد و زبان ابداً و از عهد باستان تفاوت بینی با هم نداشته‌اند، مگر آنکه بخشی از مردم ماه (ماد/جبال/عراق) کوه نشین و یا کوچ نشین، و بخش دیگر آرمنده روستایی و شهرنشین بوده‌اند. در هر حال، زبان و آیین همگانه یا بیشترین ایشانشان طی قرون و اعصار متممادی فهلوی بوده، که آن را مادی غربی

۱- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، به نقل از تاریخ ابن خلدون، ص ۱۱۸. فرهنگ کردی، صدیق صفی‌زاده ص ۲۷.

۲- فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، پیشگفتار، ۱۳۴۶.

۳- المعجم فی معاییر اشعارالعجم، شمس قیس رازی، به کوشش محمد قزوینی و مدرس رضوی، تهران ۱۳۱۴ ص ۱۰۴.

۴- فره‌نگی نیرین ناچ، محمدهد ئەمین هه‌ورامانی، چاپخانه سومر ۱۹۸۷/ ص ۲۵. جوگرافیاو میژووی هه‌ره دیرینی هه‌ورامان له نائیتسادا، محمدهد ئەمین هه‌ورامانی ۲۰۱۰/ ص ۲۸.

هم خوانده اند. (اذکائی، ۱۳۷۵: ۱۲۹) تطبیق فهلویات در راحه الصدور، کتاب المعجم رازی و اشعار منتسب به باباطاهر در نسخه‌های خطی با ادبیات گورانی یکی دیگر از دلایلی است که مؤید بر ادعای فوق می‌باشد. شادروان محمد امین ادیب طوسی دو مقاله در این خصوص انتشار داده که پرویز اذکائی در باباطاهرنامه این دو مقاله را ترکیب و ارائه نموده است. (اذکائی، ۱۳۷۵: ۸۷) در بررسی و تصحیح نسخه‌های قونیه با مجلس شورای اسلامی اینچنین آورده:

مورجی آن میان دست او خدادرد	زارجم دی جه بولی موری ادخورد
زارجش کشت و موران زار اواخورد	ناگهان به و ذرت بازی وداری

در دو بیت دیگر آمده:

به تنهائی کرم نچيروانی	از آن اسپیده بازم همدانی
بنام من کنند نچيروانی	همه بمن و دیرند چرغ و شاهین

که نسخه نویسی یارسان با این ذهنیت که چون اشعار باباطاهر فارسی است در نتیجه «از» ندارد و آنرا به «من» تحریف و تبدیل نموده، در نتیجه در نسخ یارسان آمده: «من آن اسپیده بازم همدانی.» (نسخ خطی) وجود لغات نه‌ز = من. ژه‌ه‌ج = کبک... در ابیات فوق، در ادبیات گورانی و هورامی هم اکنون نیز به کار برده می‌شود که آن گواه بر گستردگی این گویش در روزگاران کهن است. همچنین نمونه‌ی گفتاری بابابزرگ که می‌فرماید:

په‌ری کارسازی شام هوهیدا بی	شام هوهیدا بی
وه گورز گاوسار زه‌حاک دهیدا بی	وه ریبک خواجام کاوه پهیدا بی

(طاهری، ۲۰۰۹: ۲۷)

بهرام فره‌وشی واژه‌ی ریبک و دهیدا را در فرهنگ پهلوی (ریبک = اشاره. دیدا = نابود) معنی کرده است. (طاهری، ۲۰۰۹: ۴۵۲) در کل آنچه که به عنوان یک انقلاب فرهنگی در راستای احیاء و باز ترمیم این زبان و ادبیات مورد توجه و اهمیت قرار می‌گیرد تلاش‌ها و مجاهدت‌های بزرگ مرد تاریخ منطقه «شاه خوشین لرستانی» است که با راه اندازی و سازماندهی و تشکیل سپاهی از هنرمندان، اندیشمندان، موزیسین‌ها، کبار و ذهاد منطقه، تحت نام سپاه نهصد نهصد به ثبت و ضبط و باز نشر فرهنگ و اندیشه، موزیک و مقام‌های باستانی، زبان و ادبیات... اقدام می‌کند. شاه خوشین با جذب بزرگان علم و هنر و ادب برخلاف سایر اندیشمندان دیگر که آثار خود را به عربی بازنشر می‌دادند ایشان زبان بومی مردمان منطقه که در حال نابودی و فشار بوده را همچون حربه ای به جهت مقابله با تهاجم فرهنگی به کار می‌گیرد. به واسطه ی این زبان تمام آنچه که فرهنگ و آداب و رسوم و هنر مقامی باستان بوده را حفظ و اشاعه و باز نشر میدهد که می‌توان به جرأت گفت که بلاد الفهلویین به واسطه وجود این بزرگ مرد تنها پایگاه حفظ و نشر آثار باستانی نجد ایران در زاگرس بوده است.

سرزمین پهلویان

همانگونه که گفته شد پهلویان به مناطق غربی نجد ایران گفته می‌شده که قبل از وجود سلسله‌های هخامنشی، اشکانی، ساسانی ماد کبیر بوده است که بر اساس گفته مورخین ماد کبیر با ماد آتروپاتن و ماد راجیانا آمده، اما هر کدام دارای استقلال خاصی بوده‌اند. در تقسیم بندی هر منطقه تفاوت‌هایی بوده که مورخین کمترین صحبتی در خصوص این تفاوت‌ها ارائه داده اند، اما توگویی خصایص رفتاری و فرهنگی مردمان منطقه‌ی پهلویان و همچنین استراتژیک بودن منطقه و نیز حاصلخیزی خاک و وجود کشت و زرع... سبب شده تا بیشتر مورد توجه ملوک کیانی، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و حتی اعراب قرار بگیرد؛ و به علت همین خصایص، مردمان منطقه را جدای از ماد راگیانا و ماد آتروپاتن دانسته‌اند. ماد کبیر، پهلویان، بعدها به صورت جبال، ماهین، ماهات و ماهان و کوردستان تعریف پیدا می‌کند، که اگر بخواهیم فقط حدودات ماد کبیر را مشخص کنیم باید مناطق: الیپی، کامبادن، آلامتو، ماداکتو، بندنجین... که از جنوب مکریان تا نواحی شمالی دشت بالاگروه و از همدان تا دشت شهرزور است را برای این منطقه در نظر بگیریم. به عبارت

دیگر شاید وجود قلمرو حسنویه برزکانی الگوی مناسبی برای معرفی سرزمین پهلویان یا همان ماد کبیر باشد که بعدها به لر کوچک نیز اشتها پیدا می‌کند. ابن خردادبه و برخی دیگر، سرزمین پهلوی‌زبانان را **بلادالپهلویین** گفته‌اند. این منطقه قبل از هجوم اعراب با عنوان «البهلون» یا «پهلویان» نامگذاری شده است. (همدانی، ۱۳۴۹: ۷۷) و از جمله ساتراپ‌های منطقه بوده و گویا محل بیلاقی هرمزگان هم بوده؛ البته گویند هرمزان خود ساکن صیمره و «مهرگان‌کده» و روزگاری هم شاه لرستان و خوزستان بوده است.^۱ دینوری گزارش کرده که محل تمام تابستان‌ها برای هرمزد و پسرش خسرو پرویز ماهان (ماه کوفه و ماه بصره) یا همین منطقه پهلویان بوده است. (اخبارالطوال، صص ۸۳، ۶۹) پس از حمله‌ی اعراب و تسلط بنی امیه و بنی عباس بر منطقه، به خاطر وجود سلسله کوه‌های صعب به جبال نامگذاری می‌گردد.^۲ ابن خردادبه عقیده داشته که «ماسبذان» از سرزمین‌های «پهلویان» بوده است. (ابن خردادبه، ۱۳۴۰: ۴۷) و دینوری در «اخبارالطوال» گفته که ماسبذان از جمله سرزمین‌هایی است که اردوان -شاه اشکانی- بر آن فرمانروایی کرده است. (دینوری، صص ۴۰) «ماسبذان» و «مهرگان‌کدک» یا «مهرجان‌قذق» دو شهر مهم از منطقه‌ای در پهلویان است که تا قرن چهارم و پنجم هجری کاربرد داشته است، که بخش شمالی را ماسبذان و بخش جنوبی را مهرگان کده می‌گفته‌اند. (ساکی، ۱۳۴۳: ۳)

بنا به اظهار نظر اغلب صاحب نظران واژه‌ی «فیلی» تغییر یافته‌ی «فهل» است، و همانگونه که گفته شد «فهل» همین سرزمین پهلویان است که از جانب مورخین «فهل» یا «پهل» معرفی شده است، و هنوز هم از پیران شنیده می‌شود که این عنوان دگرگون شده‌ی «پهل» یا «پهلوی» است. (ایزدینپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۷۴) ابن فقیه همدانی در «مختصرالبلدان» منطقه‌ی لرستان یعنی «پشتکوه» و «پیشکوه» را جزو «پهل» و از شهرهای «پهلویان» دانسته است، (همدانی، ۱۳۴۹: ۲۲) و یاقوت حموی در «معجم البلدان» شهرهای پهلویان را هفت شهر آورده: «همدان و ماسبذان و قم و ماه بصره و صیمره و ماه کوفه و کرمانشاهان». (ساکی، ۱۳۴۳: ۴۷) ابن خردادبه نیز سرزمین پهلوی‌زبانان را اصفهان، ری، همدان، دینور، مهرجانقذف، ماسبذان و قزوین معرفی کرده است. (ابن خردادبه، ۱۳۴۰: ۱۸۶)

ابن الندیم نیز در الفهرست آورده: «زبان‌های فارسی عبارت از پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است.» و گفته پهلوی منسوب است به «پهل» که نام پنج شهر است: «اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان» (ابن الندیم، ۱۳۴۳: ۲۲) البته مقدسی عنوان کرده: «ری و اصفهان از شهرهای پهلوی نبوده و شهرهای پهلوی همدان، ماسبذان «مهرجان قذق» که همان «صیمره=کمره» باشد، و ماه بصره که نهاوند است و ماه کوفه که «دینور» باشد.» (مقدسی، ۵۷۵: ۱۳۸۵) و نیز یعقوبی در شرح اصفهان به روستاهای میان اصفهان و اهواز و نواحی مذکور که می‌پردازد از روستایی به نام فهمان نام می‌برد که جملگی آن کرد و از خرم دینان بوده اند. (یعقوبی، ۵۰: ۱۳۵۶) کاربرد فهل برای سرزمین ماد به اواخر دوران اشکانی می‌رسد. نمونه‌هایی از فهلویات که در متون فارسی آمده بیشتر به مناطق یاد شده منسوب است. با این همه از نظرگاه زبان شناختی سرزمین فهل را می‌توان تا گیلان گسترش داد. (تفضلی، ۱۱۹/ نام‌های فرنگستان ۸/۱) هر چند قبل از هجوم اعراب و بر اساس آنچه که تاریخ گواهی داده است سرزمین پهلوی‌زبانان گسترده بوده و به قول ابن فقیه همدانی که پهلوی‌زبانان را طبرستان و دیلم... هم دانسته و همین مسئله نیز باعث شده تا نژاد مردمان طبری را با پهلوی‌نشینان یکی بدانند، اما پس از حمله‌ی اعراب نواحی پهل نشین محدود به نواحی مشخص می‌گردد.

این سرزمین پس از هجوم اعراب همانند سایر جای‌ها دچار استیصال و دگرگونی می‌گردد. نام آن تغییر پیدا می‌کند و به جبال اشتها پیدا می‌کند. اصطخری شهرهای جبال را چنین برشمرده است: «همدان، رودراور، رامن، وروگرد، فراونده، شابرخواست، لاشتر، [نهاوند]، قصر دزدان، اسدآباد، دینور، کرمانشاهان، مرج، طرز، حورمه، سهرورد، ابهر، سمنان، قم، قاشان، روده، بوسنه، کره، بره، گربایگان، سرای متصل و دوان، سپاهان، جهودستان، خان لنجان، باره، سیمره، سیروان، دوربنی راسبی، طالقان، قزوین،

۱- اخبارالطوال، دینوری صص ۱۰۶. تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان، حمید ایزدینپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۶۷

۲- نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، تصحیح گای لیسترینج ۱۳۶۴ صص ۴۷-۷۴. ممالک و مسالک، ابواسحاق ایراهیم اصطخری ۱۳۷۳ صص ۲۰۴.

قصرالبراذین، زنجان». (اصطخری، ۱۶۴: ۱۳۴۰) حسن قمی نیز در تاریخ قم در قرن چهارم هجری آورده که بلاد جبال عبارت از همدان است و ماسبدان که آن سیروان است و مهرجانقدق که آن صیمره است و قم و ماه البصره که آن نهاوند است و ماه الکوفه که دینور است و قرمسین. (قمی، ۱۳۶۱: ۲۶)

همچنین ابن حوقل شهرهای مشهور جبال را اینچنین گزارش کرده است: همدان، رودراور، رامن، بروجرد، کرج، فراونده (نهاوند) و قصر دزدان (قصرالصوص)، نهر زرنود (زرن رود، زاینده رود) که رود اصفهان است در همه این شهرها جریان دارد و شهرهای دیگر مانند اسدآباد، دینور، قرمسین (کرمانشاهان)، مرج، طرز، حومه سهرورد، زنجان، ابهر، سمنان، قم، کاشان، رود، بوسته، کرج، اصفهان، خان لنجان و بارمه که شهری جدید است، صیمره، نواحی سیروان، خانه های راسبی و طالقان است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵) و کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در قرن چهارم حدود جبال را اینچنین ذکر کرده است: مشرق ناحیت جبال از حدود پارس است و بعضی از بیابانان کرگس کوه و بعضی از خراسان و جنوب وی حدود خوزستانست و مغرب وی بعضی از حدود عراقست و بعضی از حدود آذربادگان و شمال وی کوه دیلمان است. (ستوده، ۱۳۶۲: ۱۴۰)

پهلویان یا جبال دارای نام دیگری هم بوده به اسم میدیا، که لسترنج و سایر مورخین آورده اند که منظور از اصطلاح مدیا که یونانیان به کار برده اند همین ناحیه کوهستانی پهناوری است که عرب آن را جبال نامگذاری کرده و بعدها در قرن ششم هجری سلجوقیان آن را عراق عجم نامیدند. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۲۰) همچنین گزارش کرده آنچه درباره اصل ایالت کردستان می گویند این است که در نیمه قرن ششم هجری سلطان سنجر سلجوقی قسمت غربی ایالت جبال یعنی آنچه را که توابع کرمانشاه بود جدا کرد و آن را کردستان نامید. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۰۸) حمدالله مستوفی در شرح این منطقه که نام کردستان بر آن نهاده شده اینچنین آورده است: و آن شانزده ولایت است و هوایش معتدل و حدودش به ولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان است شامل: الانی، الیشر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزیبل، دینور، سلطان آباد چمچمال، شهرزور، کرمانشاهان، کرنندو خوشان، کنگور، مایدشت، هرسین، و سظام. (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷)



تصویر ۱: نقشه فوق از کتاب جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی است که مدیا یا ماد کبیر، جبال، عراق عجم، پهلویان، کردستان را مشخص کرده است؛ و می توان گفت تمام مورخین این مهم را لحاظ کرده اند.

پس بر اساس گواهی تاریخ اصطلاح کردستان برای اولین بار برای ایالت جبال به کار برده می شود که در نیمه دوم قرن ششم هجری سلطان سنجر سلجوقی قسمت غربی این ایالت (جبال) را جدا می کند و آن را کردستان می نامد و برادرزاده اش سلیمان شاه را فرمانروای آنجا می کند. سلیمان شاه نیز شهر بهار در نزدیکی همدان را مرکز فرمانروایی خود قرار می دهد. در سال ۶۵۵ ه.ق. شهر

بهار به دست سپاهیان مغول می‌افتد و کردها رفته رفته به سمت کوه‌ها عقب‌نشینی می‌کنند و بهار از همان وقت خالی از سکنه کردها می‌گردد.

در واقع سرزمین مربوط به حوزه زیست پهلویان تا بلاد فارس یعنی اصفهان و یزد و کرمان بوده است که در ادوار مختلف تاریخی دشت‌ها را وا گذاشته و به نواحی داخلی خود عقب‌نشینی کرده‌اند. ابن حوقل از کردهای ساکن حدود اصفهان یاد می‌کند که از قبیله مازنجان می‌باشند و گفته که شماره‌ی کردهای مقیم فارس افزون بر پانصد هزار خانه مویی است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۵) که ساز و برگ و نیرو و مردان و دواب و ستور به اندازه فراوان دارند تا آنجا که اگر سلطان به سرزمین آنان تجاوز کند و یا قصد ستمکاری داشته باشد کار بر وی دشوار می‌شود.^۱ همچنین بلاذری وقتی که از روستاهای اطراف اصفهان صحبت به میان می‌آورد خاطر نشان می‌سازد که مردم این روستاها کرد و از خرم دینان هستند. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۵۰) ابن حوقل زموم فارس را جزو مناطق کردنشین آورده که خراج آن نیز به یکی از بزرگان اکراد داده می‌شود. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۹) محمد تقی بهار در حاشیه تاریخ سیستان آورده که زم و یا رم بازنجان در قالب کتب مسالک و ممالک ذکر شده و اصطخری و یاقوت آنرا رم ضبط کرده‌اند. (تاریخ سیستان، ص ۲۲۷) که ابن حوقل خود این قبیله را مازنجان آورده است و گفته مردم مازنجان از اعمال اصفهان مجاور زم جیلویه اند (کوه جیلویه) و از «زم شهریار» به شمار می‌آیند و از اینان هر کس که در اعمال فارس ساکن است املاک و قرای بسیار و پر نعمت دارد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۹) اصطخری نیز در مورد کردهای فارس اینچنین آورده: و آن چهار سرزمین است و زموم به معنی محال کردها باشد و از جمله آن‌ها؛ زم حسن بن جیلویه که بازنجان نام دارد و فاصله اش تا شیراز چهارده فرسخ است و زم اردام بن جوانه که فاصله اش تا شیراز بیست و شش فرسخ است و زم قاسم ابن شهر براز که کوربان نام دارد و فاصله اش تا شیراز پنجاه فرسخ است و زم حسن بن صالح که سوران نام دارد و فاصله اش تا شیراز هفت فرسخ است.^۲



تصویر ۲: نقشه کرمانشاه و خانیقین و شهرزور بر اساس گواهی ابودلف در قرن سوم

علاوه بر گواهی‌های فوق می‌توان به گفته مقدسی اشاره کرد که زبان مردمان زنجان را واتم واتو دانسته و ابن حوقل نیز در مورد سهرورد در نزدیکی زنجان گواهی داده که مردمان این شهر کرد هستند.^۳ و در جایی دیگر از صوره الأرض آورده که مهمترین شهرهای

۱- (صوره الأرض، ص ۴۰. همچنین ابن حوقل از هفت طایفه دیگر که در کرمان زندگی میکنند نیز نام برده است. (ص ۷۵)

۲- مسالک و ممالک ص ۴۴. زموم الاکراد: سرزمین کردها، مفردش زم است (م). (مفاتیح العلوم، خوارزمی، ص ۱۱۷)

۳- صوره الأرض، ص ۱۱۳. تقویم البلدان، ص ۲۸۱.

جبال همدان، دینور، اصفهان، قم... است.^۱ این گواهی‌ها چند نکته را می‌نمایاند: ابتدا اینکه حوزه زیست اکراد پهلوی تا نواحی قزوین، فارس، اصفهان را شامل می‌شده است؛ که اگر حتی واژه‌ی انعکاسی «گوریان» که اصطخری آنرا گزارش کرده است را گوریان-گوران ندانیم، می‌توانیم به ضرس قاطع بر اساس سایر گواهی‌های موجود بگوییم که منطقه‌ی پهلویان محل زیست اکراد گورانی و تیره‌های زیر مجموعه‌ی آن بوده است، چرا که تمام گوران زبان‌های سرحد مرز بین فارس و اکراد جملگی با زبان گورانی یا همان واتم واتو صحبت می‌کرده‌اند.

این پهله یا فهله بعدها به صورت فهلی، فیهلی و فیلی تغییر صورت می‌دهد و ساکنان این مناطق را گاه فیلی هم می‌خوانند. برخی به اشتباه واژه‌ی فیلی را منتسب به «حسین خان فیلی» سر سلسله‌ی والیان پشتکوه می‌دانند در حالی که الزاماً اینگونه نیست و همانگونه که آورده شد واژه‌ی فیلی به سرزمین پهلویان اطلاق می‌شده است، همچون گفته‌ی رزم آرا که خرم آباد را با پسوند فیلی آورده است. (رزم آرا، ۱۳۲۰: ۱۷۵) سپس به خاطر شهرستانیت و متمول بودن مردمان منطقه (مقدسی، ۱۳۸۵: ۱۵۸) و همچنین وجود مراکز علمی- تجاری- فرهنگی از جانب اعراب به پایگاهی برای امورات خود خاصه جمع‌آوری خراج میدل می‌گردد. قرار دادن دو مرکز مهم همچون ماه کوفه (دینور) و ماه بصره (نهایوند) از جمله موارد مورد اشاره است که بیانگر حفظ شرایط اجتماعی مردمان منطقه از جهات مختلف فرهنگی- فکری و پرستیژ اجتماعی بوده که نزد اعراب هم نمود پیدا کرده است. مورخین قرون بعد از حمله‌ی اعراب نیز این مهم را تأیید کرده و عنوان داشته‌اند که بلاد الفهلویین یا منطقه پهلویان دارای باغات... بوده و مردمان آن زیرک و با سواد و با فرهنگ بوده‌اند.

این منطقه بر اساس گفته‌ی مورخینی همچون: ابن فقیه همدانی، مسعودی، مقدسی... از جمله مراکز متمول و با پرستیژ جبال بوده است و تا حدود قرن‌های سوم و چهارم در اوج تمدن و شهرنشینی بوده و بر اساس گواهی مقدسی از نظر میزان مالیات پس از اصفهان و ری با سه هزار و سیصد درهم، جزء مناطق آباد و پررونق ایران بوده است. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۷۱ - ۳۷۵) (همدانی، ۱۳۴۹: ۲۴ - ۲۹)

ابن فقیه همدانی نیز مانند مقدسی در مورد خوبی و بدی و اهمیت شهرهای ایران که توسط قباد بن فیروز بررسی شده‌اند، آورده: «قباد در ماسبدان در دهکده ای به نام ترمان، چشمه آب گرمی بساخت که پنداشتی آن را با آتش گرم می‌دارند و آن چشمه در زمستان هست و در تابستان نیست و از پزشکان معروف سیروان که دهکده‌ای در ماسبدان است یاد کرده است» (همدانی، ۱۳۴۹: ۲۴ - ۲۹) و ایضاً در شرح کرمانشاهان آورده که مردمان ماسبدان و مهرجانذق از همه خردمندتر است و ماه کوفه و ماه بصره از همه جا پر نعمت تر است و همدان و شهرزور و حلوان از همه جا به سلاح آشناتر هستند. (همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸)

در احسن التقاسیم در مورد خراج ناحیه جبل چنین آمده است: «خراج ری، ده میلیون درم؛ خراج دینور، سه میلیون؛ خراج قم، دو میلیون؛ قزوین و ابهر و زنجان، یک میلیون و ششصد و بیست هزار؛ خراج اصفهان، یازده میلیون؛ سیمره، سه میلیون و یکصد هزار، کاشان، یک میلیون و دماوند ده میلیون می‌باشد. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۳۹۹) از این گواهی مستفاد می‌گردد که میزان خراج سیمره به دلیل متمول بودن مردمان منطقه و حاصلخیزی خاک و باغ، و جمعیت زیاد، از همه شهرهای جبال، غیر از اصفهان و ری، بیشتر بوده است. این موضوع بر آبادانی و اهمیت این ناحیه در قرن چهارم هجری دلالت دارد.

همچنین اصطخری از زبان قباد پادشاه نقل می‌کند که بهترین‌های مملکت میوه مدائن و سابور و ارجان و ری و نهایوند و حلوان و ماسبدان است. در مورد میوه‌ها و درخت خرما و گوسفندان بسیار زیاد در سیمره و سیروان گزارش داده است. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۰) این امر نشان می‌دهد که کشاورزی، باغداری و دامپروری این منطقه از رونق خاصی برخوردار بوده، خاصه اینکه پرداخت مالیات

۱- صورة الأرض ص ۱۰۲، ۱۰۵. ابن حوقل آورده که اکراد حدود اصفهان و ساکن در فارس بیش از صد طایفه هستند که برخی از این طوایف عبارتند از: کرمانیه، رامانیه، مدین، طایفه محمدبن بشر، بقلیه، بنادمه‌ریه، طایفه محمدبن اسحق، صباحیه، اسحاقیه، اذرکائیه، سهرکیه، طماده‌نیه، زیادیه، شهرویه، بنداذقیه، خسرویه، زنجیه، صفریه، شهباریه، مهرکیه، مبارکیه، استامهریه، شاهویه، فراتیه، سلموتیه، صبریه، آزاددختیه، مطلبیه، معالیه، لاریه، برازدختیه، شاهکانیه و جلیلیه. (ص ۴۰)

آن با شهرهایی مثل اصفهان در یک طراز بوده است. اصطخری در مورد اوضاع اقتصادی و مالیاتی مناطق ماسبدان و مهرجانقذق چنین آورده: «مالیات این مناطق با سایر مناطق جبال سی هزار هزار درهم بوده است. (اصطخری، ۱۳۷۰: ۱۸ و ۱۹) سرزمین بلادالفهلویین و یا همان پهلویان چند منطقه استراتژیک و مهم داشته که از هر باب مورد توجه بوده و دانشمندان زیادی را هم در خود پرورش داده است. این مناطق بر اساس ظرف زمان عبارتند از: سیمره و سیروان، دینور و کرمانشاه، یافته و بلوران، شهرزور، هورامان. مناطق مختلف از پهلویان دارای نام‌هایی مشخص بوده که متأخرترین آنها به این شکل می‌آید: کرمانشاهان، لرستان، هورامان، خاتقین و ایلام.

حکومت‌های محلی

حکومت‌هایی که پس از حمله اعراب در پهلویان شکل داده می‌شود شامل: خاندان‌های ابی دلف، آل زیار، آل بویه، حسنویه و بنی عناز بوده است. سپاه تشکیل دهنده حکومت‌های حسنویه برزکانی و بنی عناز... مردم گوران بوده اند و ظاهراً گوران‌ها نیز در قرون سوم و چهارم هـ ق بر اساس آنچه در تاریخ نقل شده شامل شاخه‌هایی چند همچون: بابونی، بازنجان و شاذیگانی بوده‌اند.

در سال ۱۸۴ هـ ق هارون الرشید حکومت این منطقه را به یحیی حرشی می‌سپارد. در زمان مأمون (۱۹۶ هـ ق)، حسن بن سهل به فرمانفرمایی ایالت جبال منصوب می‌شود و تا سال ۱۹۹ هـ ق حاکم آن دیار بوده. در سال ۲۱۴ هـ ق مأمون، عبدالله بن طاهر را به حکومت دینور برمی‌گزیند. در سال ۲۳۵ هـ ق المنتصر بالله از سوی متوکل عباسی به حکومت جبال منصوب می‌شود. در سال ۲۴۷ هـ ق حکومت ماسبدان و مهرجان قذق به بغای شرابی واگذار می‌گردد. پس از خاندان ابودلف، حکومت جبال به دست آل زیار می‌افتد. مرداویج بن زیار در سال ۳۱۶ هـ ق پس از تسلط بر دیلم، مازندران و گرگان، ولایت جبال را متصرف می‌گردد. پس از مرداویج، علی ابن بویه حاکم می‌شود. پس از عماد الدوله برادرش حسن رکن الدوله به حکومت می‌رسد. در سال ۳۶۶ هـ ق حسن رکن الدوله از دنیا می‌رود و پس از وی حکومت جبال به فخر الدوله واگذار می‌شود. به علت عدم اطاعت فخرالدوله از برادرش عضدالدوله، دو برادر با هم درگیر می‌شوند و در سال ۳۶۹ قلمرو حکومت فخرالدوله به وسیله عضدالدوله تصرف می‌شود و حکومت جبال به مؤیدالدوله واگذار می‌گردد. در مورد اختلاف و درگیری گوران‌ها (شاخه بابونی) با کاکویان جبال (جانشینان بویان دیلمی) در تاریخ نیز اشاراتی به چشم می‌خورد. (کامل ج ۹ ص ۳۵۱)

این اثر در جلد سیزده از کتاب کامل از درگیری بین جوزقان‌ها به سرکردگی ابوالفرج بابونی گورانی با علاءالدوله اشاره کرده است که این خود چند مسئله را به ذهن متبادر می‌کند. ابتدا اینکه جوزقان‌ها دارای حکومتی محلی بوده اند، دوم اینکه محل زیست آنها نیز همان قلمرو حسنویه برزکانی بوده است که از شاپورخواست شامل می‌شده و تا نواحی دشت شهرزور ادامه داشته است، سوم اینکه بر اساس قراین تاریخی دارای جمعیت و قدرت محلی نیز بوده اند. این درگیری چنین گزارش شده است: در میان سال‌های ۴۱۷ هجری میان سپاهیان علاءالدوله بن کاکویه و کردهای جوزقان پیکر شکن پدید آمد. چگونگی آن چنین بود که علاءالدوله پسرعمویش، ابوجعفر، را بر شاپورخواست و آن کرانه‌ها بر گماشت و کردهای جوزقان را زیر فرمان او نهاد و ابوفر ج بابونی را، که به تیره ای از کردها وابستگی داشت همراه او بر کردها فرمانداری داد. میان ابوجعفر و ابوفر ج همستیزی پدید آمد که به ناسازگاری بیانجامید. (ابن اثیر، ج ۱۳ ص ۵۵۹۹) متون تاریخی اشاره می‌کنند که پیش از قدرت‌گیری امیرحسین و تشکیل حکومت بنی حسنویه نواحی دینور، همدان، نهاوند و پاره‌ای از نواحی آذربایجان تا مرز شهر زور، به مدت پنجاه سال، تحت تسلط سلسله‌ای از کردهای برزیکانی، به نام عیشانیه بوده. در زمان امیرحسین، رهبری حکومت عیشانیه در دست ونداد و غانم، برادر زن‌های او بوده است. گردهای عیشانی شاخه‌ای از عشیره بزرگ و گُرد برزیکانی بوده‌اند. (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۲۱/۱۵ و ۱۲۲) پس از درگذشت ونداد فرزندش ابوالغنائم عبدالوهاب، به جای پدر به حکومت می‌رسد؛ اما عشیره شادنجان او را اسیر و قلاع و املاکش را تصرف کردند و به حسنویه گُرد تحویل دادند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۲۱/۱۵)

محمد امین زکی بیگ به نقل از تاریخ دول السلام ج ۱ ص ۴۲۹ آورده: «شالوده‌ی این حکومت (حسنویه) از طرف میرحسین، بزرگ طایفه برزیکانی در سال ۳۳۰ هجری در شهرزور (شاهزور) ریخته شد. (ونداد) و (غانم) برادران میرحسین هم از امرای عشایر عیشانیه بودند و اطراف و نواحی دینور و همدان و نهاوند و سامغان و بعضی ولایات آذربایجان را نیز در اختیار داشتند. ونداد در سال ۳۴۹ و غانم در سال ۳۵۰ به رحمت حق پیوستند و تمامی املاک و متصرفات آنان به دست حسنوی پسر میرحسین افتاد». (زکی بیگ ۱۳۸۱/ج ۲ ص ۶۸) مقرر حکومت این سلسله سرماج در دینور بوده،^۱ و دینور و شهرزور به نقل از صاحب کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» شهرهایی اند انبوه و بسیار نعمت و مردمانی آمیزنده^۲ که از جمله متصرفات و یا قلمرو این سلسله می‌باشد. ابن الاثیر می‌آورد: «بدرین حسنویه بزرگانی سرکرده‌ی لشکری از برزیکان بود که برزینیه نامیده می‌شد (ابن الاثیر ۱۳۵۰ ج ۱ ص ۱۲۰) و حوزه‌ی قلمرو آن عبارت بود از: شاپورخواست، دینور، بروجرد، نهاوند، اسدآباد و قطعه‌ای از اهواز و آنچه بین این ولایات از آبادی‌ها و قلاع بود. (ابن الاثیر ۱۳۵۰ ج ۱ ص ۳۵۳)

پس قلمرو حکمرانی این خاندان نقشه‌ی خوبی برای تعیین حدودات پهلویان است؛ که البته به لر کوچک نیز اشتها پیدا می‌کند. اسکندر بیگ ترکمان در عالم آرای عباسی در خصوص حدودات لر کوچک آورده: «ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع گشته، عرض آن یک طرف به ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر به الکاء خوزستان پیوسته، طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است» (ترکمان ۱۳۳۵: ۴۶۹) (هدایت ۱۳۸۰: ۶۶۶۲) لرستان یعنی از جنوب کرمانشاه و همدان تا خلیج فارس، که تا اواخر قرن سوم هجری یکی بوده است، اما از زمان به وجود آمدن خاندان‌های حسنویه و فضلاوی به لر کوچک و لر بزرگ تقسیم می‌گردد. مسعودی نخستین کسی است که از لفظ «لریه» نام می‌برد، و محل سکونت‌شان را فارس و اصفهان و سرزمین جبال و ماهات یعنی ماه کوفه و ماه بصره و ماه سبزان دانسته. (ایزدپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۷۶) وجه تسمیه‌ی «لر» بر اساس نظر اغلب محققین و مورخین همچون: مسعودی، حمدالله مستوفی، اصطخری، شرف خان بدلیسی، راولینسون، ایزدپناه... شهری است در شمال اندیمشک به نام «لور»، که اصطخری آورده: «لور شهری آبادان است... از شاپورخواست تا لور سی فرسنگ... از سیروان تا صیمره یک روز راه از دیه لور تا کره شش مرحله» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹) یاقوت حموی آن را «رور» گزارش کرده که در نزدیکی اهواز می‌باشد. (حموی ۱۳۸۳ ج ۲ ص ۵۵۹) و این احتمال وجود دارد شهری که در قدیم در حدود ۸ کیلومتری اندیمشک قرار داشته و به لور معروف بوده همان شهر «الرور» است که احتمالاً به مرور زمان حرف «ر» اول کلمه‌ی «الرور» به لام تبدیل شده و به صورت لور در آمده است، که بیشترین تعداد سکه‌های ابوالنجم در این شهر ضرب شده است. (قوچانی، ۱۳۷۳: ۵۴) یاقوت حموی در معجم البلدان در قرن هفتم قمری از «لر» و «لرستان» نام می‌برد و ایشان را یکی از طوایف کرد به حساب می‌آورد. ابن حوقل نیز گزارش کرده لور جزو خوزستان بوده اما به اعمال جبال پیوسته می‌گردد و دارای بادیه و اقلیم و روستاهاست که افراد بدانها تسلط دارند و در فراخی نعمت و ترو تازگی آن شهر مؤثراند. (ابن حوقل، ۲۹: ۱۳۶۶)

تاریخ اعتقادی مردمان پهلویان (با تأکید بر لرستان)

لر کوچک یکی از نام‌های جنوبی منطقه پهلویان است که در مقطعی از تاریخ کاربرد داشته است و از جمله ساتراپ‌های منطقه بوده است. قدیمی‌ترین نشانه‌های باوری و اعتقادی در این منطقه مربوط به لولوبی‌ها و کاسی‌ها می‌باشد که معتقد به چند خدایی بوده‌اند، همچون: «کاشو» خدای قبیله و نیای کاسیان، «شیمالی» الهه قتل کوهستان که نام دیگر آن شیبارو بوده، دیگر «شوکامون» یا «شومو» خدای آتش زبرزمینی و حامی سلاله شاهی، «هاربه» و «شیخو» از خدایان بسیار معزز و محترم بوده. (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۷۳) به حیات پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند و برای رضایت خدایان، اشیاء و زینت آلات... پیشکش معابد و قبور می‌کرده‌اند. با نضح و نشر مهرپرستی، نشانه‌های اعتقاد به مهرپرستی در این سرزمین محرز می‌گردد. وجود مهرابه‌ها و یا استودان‌های شیرین و فرهاد در صحنه (تنها مهرابه‌ای است که نشان خورشید بالدار بر آن دیده شده است)؛ مهرابه‌ی اسحاق وند در هرسین، معبد آناهیتا در کنگاور، دخمه باباعباس

۱- معجم البلدان، یاقوت حموی ج ۳ ص ۸۲. تجارب الامم و تعاقب الهمم، به کوشش آمد روز، مارگلیو ج ۶ ص ۴۱۴.

۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب. (۱۳۴۰/۱۴۱)

در خرم آباد... گواه بر وجود مهرپرستی در این منطقه می‌باشد. به غیر از نشانه‌های تاریخی از این دوران می‌توان به وجود آداب و رسوم و شیوه‌ی فکری و لغات موجود در زبان رایج این سرزمین اشاره کرد. که بزرگ مردان این دیار بسیار به واژه‌ی «بگ» که همان «بغ» است اهتمام می‌دهند، و هر کس که زینده این واژه باشد را با پسوند بگ ملقب می‌سازند.

با ظهور زردشت مردم این دیار نیز به زردشتیگری روی می‌آورند. وجود آتشکده‌های موجود در این نواحی گواه بر موضوع است. در شهر الیستر آتشکده‌ی معروفی بوده به نام اروخش. (مستوفی، ۱۰۷: ۱۳۳۹) در کردستان دیهی به نام آخرین، آتشخانه‌ای بود که زردشتیان آن را بزرگ داشتند. (صدیقی ۱۳۷۵: ۱۰۶) وجود مهرگان قذق و ماه سبزان و اشاره به سیروان و توجه بیش از حد به این مناطق توسط حکام ساسانی که احیاء کننده‌ی تفکر زردشت بودند خود گواه بر موضوع است.

پس از حمله اعراب و تصرف سرزمین پهلویان و به اسارت گرفتن مردم ظلم و ستم‌های غیر انسانی زیادی بر مردمی که موالی نامیده می‌شدند شکل داده می‌شد. دگرگونی فکری اعتقادی تا براندازی دین زردشت پیش می‌رود و مردم ناگزیر می‌شوند که اشهد خود را به زبان بیاورند. منتهی مردم پهلویان در این انتخاب اجباری بین گزینه‌ی بد و بدتر گزینه‌ی نزدیک به تفکر و فرهنگ باوری خود را انتخاب کردند. نزدیک شدن به اهل بیت و علی (ع) به خاطر دادرسی ایشان که بین موالی و عرب تبعیضی قائل نمی‌شد، وجود ذهنیت فرّ ایزدی که در تشیع قابل طرح بود... سبب شد تا قریب به اتفاق مردم پهلویان در همان سال‌های نخست به شیعه‌گری روی بیاورند. هر چند که برخی از منابع وجود حنفیت را در دینور گزارش کرده اند (مقدسی...) اما برخی دیگر نیز از شیعیان دینور هم یاد کرده اند. (دینوری...) در جریان قیام مختار وجود موالی و یا افراد غیر عرب که به عجم نامگذاری شده بودند بسیار بوده است. کسانی همچون کیان ایرانی که اهل مدائن بوده و یا شرحبیل بن ورس همدانی که گفته می‌شود طی مأموریتی که مختار به ایشان می‌دهد از سه هزار نفری که همراه او بوده تنها ۷۰۰ نفر عرب و بقیه موالی بوده اند. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۲۴) که بر اساس گواهی‌های موجود بیشتر ایشان اهل جبل یا پهلویان بوده‌اند. دینوری آورده که بیشتر اصحاب مختار عجم بوده‌اند و از قبیله همدان. (دینوری ۲۱۶) همچنین علی بن جعفر از امام کاظم روایت کرده که فرمود: «إنما شیعتنا المعادن والأشرف و اهل البیوتات و من مولده الطیب» علی بن جعفر می‌گوید تفسیر آنرا پرسیدم امام فرمودند: شیعیان ما چهار گروهند، از قریش که معادنند، از اشراف که عرب‌هایند، از کسانی که خانواده اصیل دارند، یعنی موالی و نیز از کسانی که مولد آنها طیب است یعنی اهل سواد. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۳۱) و همانطور که در پیش نیز شرح داده شد سواد از جمله مناطق محل زیست پهلویان بوده است و شامل نواحی شهرزور و حلوان تا آبادان است. دینوری کمک‌های مالی که به مختار می‌شده را از مردم جبل (پهلویان) دانسته و در اخبار الطوال آورده: اموال فراوانی از عراق و جبل و اصفهان و ری و آذربایجان و جزیره برای او می‌رسید. (دینوری، ۲۱۵) خواجه نظام الملک نیز در سیاستنامه آورده: مردم کوهستان و عراق از درمی، نیم درم رافضی و مزدکی اند. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۴۵) جملگی گواهی‌های موجود در تاریخ مؤید این مهم است که مردم پهلویان از همان سال‌های نخستین ظهور اسلام به تشیع روی می‌آورند که بعدها سلسله‌ی آل بویه بر تحکیم آن تأثیر گذار می‌گردد.

پس از ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران دگرگونی فکری اعتقادی تا براندازی دین زردشت پیش می‌رود. ظلم و ستم اعراب بر ایرانیان به شکل‌های مختلف جلوه می‌کند. سلب مالکیت از ایرانیان و ضبط سهم الارث فرد مجوسی (دوگوبینو، ۱۳۶۳: ۸۱) وضع کردن خراج‌های سنگین تحت عنوان جزیه، قرار دادن یک پانزدهم خون‌بهای فرد ایرانی در مقابل عرب (بغدادی، ۱۳۵۸: ۲۵۷) محروم بودن کودکان ایرانی از تحصیل و سایر خدمات و حق و حقوق شهروندی... سبب نارضایتی‌های بی شماری از عرب و دین جدیدشان می‌گردد. به همین خاطر نهضت‌ها و انقلابات فراوانی در گوشه و کنار ایران به شکل جنبش‌های فکری و طریقت‌هایی که در اصل دوری از فقه و چهارچوب خشک اسلام بوده نضج می‌گیرد.

پهلول مادی یا ماهی به عنوان اولین شخصیت معلوم و مطرح تفکر یاری در منطقه‌ی ماهیدشت که تحت حاکمیت هارون الرشید بوده در قرن دوم هجری ادامه دهنده‌ی جنبشی فکری است که تمام یاران وی از لرستان بوده‌اند، شامل: بابالره، بابا رجب، بابا حاتم، بابا نجوم. (طاهری، ۲۰۰۷: ۲۹) مردم جبال یا پهلویان در طول سال‌ها ظلم و ستم امویان و عباسیان در نهضت‌های ضد عرب و به

طرفداری از ابومسلم مشارکت داشته اند. که مسعودی در سال ۳۳۲ مهمترین شعب پیروان ابومسلم یا خرمیه را کردکیه و لوردشاهیه می‌داند و آورده: « غالب خرمیان در خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و برج که به نام رذ و ورسنجان معروف است، و هم در صیمره و سیروان و اریوجان و ماسبدان و دیگر نواحی هستند.» (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۲/۲۹۷) نفیسی نیز در کتاب بابک خرم‌دین آورده: « ساکنان ماسبدان، مهرجان قذق، صیمره، شیروان یا سیروان، کوذشت یا کوه‌دشت، طرهان و اریوجان و ماه کوفه یعنی بخش مهم پیشکوه و پشتکوه از قیام خرمیان علیه معتصم عباسی که با ایرانیان دشمنی ذاتی و دیرینه داشت پشتیبانی و طرفداری کرده و به آن پیوستند.» (نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۲) (ایزدپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۷۴) مقدسی مورخ قرن چهارم نیز در خصوص خرم دینان لرستان اینچنین آورده: « نهاد ایشان عقیده به روشنی و تاریکی است و هر که را از ایشان در سرزمینشان ماسبدان و مهرجان قذق دیدم همگان در نهایت مراعات پاکیزگی و پاکی بودند.» (آفرینش و تاریخ ج ۴ ص ۹۵) شهرستانی ایشان را در زمره غالبان شیعه آورده و می‌گوید که ایشان در هر شهری لقبی دارند: در اصفهان ایشان را خرمیه و کودیه گویند؛ و در ری مزدکیه و سنبادیه؛ و در آذربایجان دقوله و در موضعی محمره؛ و در ماوراءالنهر میبضه. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۲۳۲)

مطهرین طاهر المقدسی نیز آورده: «ایشان چند فرق و دسته‌اند ولی همه به رجعت اتفاق دارند و به تغییر اسم و تبدیل جسم عقیده دارند و می‌پندارند که تمام پیغمبران با وجود اختلاف شرایع و ادیان، دارای روح واحدند و وحی هیچگاه قطع نمی‌شود و هر صاحب دینی پیش ایشان وقتی امید به ثواب و ترس از عقاب دارد در راه درست و راست است. بدگویی به او را نمی‌پسندند و بد او را مادام که در صدد حيله به دین ایشان و دستبرد به آن برنیامده، نمی‌خواهند، از خون ریزی سخت می‌پرهیزند مگر وقتی که به جنگ و خلاف برخیزند... کسانی را که ما در دیار ایشان، یعنی ماسبدان و مهرگان کدک دیدیم در غایت تحری برای نظافت و طهارت و الفت به مردم و مهربانی در خدمت‌گذاری یافتیم.» (صدیقی، ۱۳۷۵: ۲۴۶) خرمیان دو گروهند خرمیان اول که نامشان محمره بود و در اطراف کوهستان میان آذربایجان، ارمنستان، شهرستان دیلم، همدان، دینور و همچنین میان اصفهان، اهواز پراکنده‌اند. (ابن الندیم ۱۳۴۳: ۶۱۰) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف در باب جاودانیه از پیروان جاودان بن شهرک خرمی استاد بابک آورده که مذاهب خرمیه و کودکیه و کوذک شاهیه و غیره از ایشان در نواحی اصفهان و برج و کرج ابی دلف و زرین یعنی زرمقل و زر ابودلف و روستای ورسنجان و قم و کوذشت از اعمال صیمره از مهرجان قذق و بلاد سیروان و اریوجان از شهرهای ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان و سایر نواحی ایران بوده‌اند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۷) و در باب اهمیت آن در مروج الذهب آورده: معتصم سر او را (بابک) در همه شهرها و ولایت‌ها گردانید، زیرا اهمیت و عظمت کار وی و کثرت سپاهش که نزدیک بود خلافت را از پیش بردارد و مسلمانی را تغییر دهد در دل‌ها سخت نفوذ کرده بود. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۴۷۱) زین العابدین شیروانی نیز از وجود اسماعیلیه در عراق عجم صحبت به میان آورده و در ریاض السیاحه انعکاس داده است: « اکنون که هزار و دو بیست و سی و هفت هجریست مقتدای آن طایفه (اسماعیلیه) در عراق عجم است و هر ساله گروه انبوه از پیروان او با خمس مال به زیارت وی آمده.» (شیروانی، ۱۳۳۹: ۶۹۰) و در جایی دیگر آورده که در لرستان بعضی طریق سنت و برخی تشیع و گروهی یزیدی و جمعی علی‌اللهی هستند. (شیروانی، ۱۳۳۹: ۸۳۱) ابن حوقل در مورد جنبش‌ها و مذاهب دوران خود در مناطق جبال و فارس و یا محل زیست کردهای مازنجان از چند کس نام می‌برد که دارای پیروانی بوده است: یکی منصور حلاج بوده که مذهب زهد و تصوف داشته. دوم حسن مکنی به ابوسعید بن بهرام جنابی از مردم جنابه (گناوه) بوده که در طریق قرمطیان عمل می‌کرده و بعدها پسر کوچکش به نام ابوطاهر سلیمان جانشین وی می‌شود و کار او بالا می‌گیرد. دیگر از صاحب مذاهب منطقه ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی بوده که در طریق فقه و زهد بوده است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۶۳)

البته حکیمان و عارفان بی شماری را می‌توان از منطقه پهلویان نام برد همچون: ابوحنیفه دینوری و سایر دانشندان دینور، ابهری، ابن زبیل، باباطاهر، نهاوندی، بهمنیار، مسکویه، عین القضاة، شیخ شهاب الدین سهروردی... ابن جوزی مورخ قرن چهارم هجری نیز از تحرکات عیاران در دینور گزارش می‌دهد که قاضی دینور که فردی خشکه مذهب و بی‌عدالتی بوده به نام قاضی بن احمد بن کج

مشهور به ابن کج را به قتل می‌رسانند. ابن کج در فقه شافعی بسیار توانمند بوده و ریاست را در فقه شافعی در دست داشت. او از طرف شمس الدوله دیلمی و بدرین حسنویه در شهر دینور به کار قضاوت مشغول بود. در این زمان میان سرکرده عیاران و گروهی موسوم به ابوخلدیه که اندیشه و مرام این گروه آشکار نیست، کار به دشمنی کشید. این دو گروه گرفتار نوعی جدال و تعصب کورکورانه که ویژه افراد نادان است شده بودند. قاضی ابن کج از ابوخلدیه هواداری می‌کرد. اقتداری که بدر بر منطقه حاکم کرده بود مانع از آن می‌شد که دو گروه از حد خود فراتر روند. ولی پس از کشته شدن بدر به سال ۴۰۵ در جنگ با شاه خوشین دوباره درگیری بین این دو گروه آغاز شد. ابن کج که طرفدار ابوخلدیه بود از دست عیاران به همدان نزد شمس الدوله گریخت، شمس الدوله او را با احترام پذیرفت و ترتیبی داد که وی بتواند به زادگاه خود دینور باز گردد ولی در دینور عیاران بر وی حمله بردند و او را کشتند.^۱

علی‌کل‌حال بر اساس مستندات تاریخی، پهلویان یکی از پایگاه‌های ضد عرب در سال‌های پس از حمله‌ی اعراب به شمار می‌آمده است، و حتی می‌توان گفت علویان و بزرگان تشیع نیز در این قیام‌ها مشارکت داشته‌اند، و به عنوان لیدر قیام در منطقه حضور و فعالیت نموده‌اند، که می‌توان کثرت قبور امامزادگان این منطقه را گواه بر این مهم دانست؛ و یا می‌توان به وجود شاه گگه احمد و یارانش در کنار محمره با شال و کلاه قرمز که نماد محمره بوده اشاره کرد. ابوعلی مسکویه در تجارب‌الأمم در حوادث سال ۳۲۱ می‌گوید: «علی بن بویه که مراد عمادالدوله ابوالحسن علی بن ابوشجاع بویه (۳۲۰-۳۳۸) پادشاه معروف آل بویه باشد در سال ۳۲۱ قلاعی را که به دست خرمیان در اطراف شهر کرج بود [جایلق] گرفت، بدین گونه خرمیان تا سال ۳۲۱ نود و نه سال پس از بر افتادن بابک باز در کرج بوده‌اند.» (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۴۸) که جایلق بر اساس گواهی مرآت البلدان یکی از سه بلوک بروجرد است (ج ۴ ص ۱۳) و این گواهی مؤید حضور خرمدینیه در لرستان تا سال‌های قبل از ظهور شاه خوشین است.

مقدسی در قرن چهارم از حضور مذهب ثوریه در جبال و دینور گزارش کرده است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۰۳) و گفته: ... همچنین می‌توان از شخصیت‌های مطرح این مذهب که از این منطقه بوده‌اند به ابوبکر مکی بن جبار دینوری و عبدالرحمن بن حمدونی اشاره کرد. (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۷ ص ۶۳۲۴) شاه خوشین یا مبارکشاه که به باباخوشین اشتها دارد با جذب خرمدینان، عملاً لرستان و نواحی اطراف را خالی از وجود تفکر خرمیه می‌کند، و از این تاریخ به بعد دیگر نشان و گزارشی از خرمیه ارائه داده نمی‌شود. هر چند ابن الخطیب در کتاب فسطاط العدالة فی قوانین السلطنة در حدود سال ۶۸۳ قمری در شهر قونیه پس از آنکه اباطیل بسیاری در خصوص مزدکیه و جوالقی می‌نویسد اینچنین آورده: ... چهار بار دیگر بدو پیوستند، محمد بلخی محمد کرد، شمس کرد ابوبکر نکیساری، این محمد و شمس کرد هر دو کرد بودند از قوم خوشینان بر مذهب مزدک، و ایشان نیز سر و ریش و ابرو فرو دادند و جوالقی در پوشیدند... اما واقعیت امر فقط جذب خرمیه از جانب شاه خوشین بوده است نه چیز دیگر. با ظهور شاه خوشین بر اساس گواهی‌های موجود همچون: کلام‌های یارسان، مقابر بزرگان در منطقه، گواهی مورخین و محققین، سفرنامه شاه گگه احمد... اغلب بزرگان منطقه به ایشان می‌پیوندند. زیرا مادامی که بزرگانی همچون: باباطاهر، بابابزرگ، حسن گاویار، شاه گگه احمد از پهلویان جنوبی، و پیر شالیار، ابودوجانه، باباقلی از پهلویان شمالی... در زی یاران شاه خوشین قرار می‌گیرند، توده‌ی مردم نیز به تبع از بزرگان خود، جمله پیرو خواهند شد، خاصه اینکه طبع و ذات مردمان پهلویان احترام و تکریم به بزرگان محلی خود است تا افرادی که از خارج وارد شده‌اند. نویسنده ناشناس دربار قاجار در مورد رعایت آداب و ارکان شرع اسلام در لرستان اینچنین گزارشی ارائه کرده است: «گویا هنوز احکام نماز و روزه به لرستان نرسیده، چشم و گوش مردم لرستان بسته خیلی نزدیک به تربیت هستند». (بهاروند ۱۳۷۰: ۳۳) که این گزارش پس از گذشت دوازده قرن از موجودیت اسلام در منطقه است، حال در زمان قرن سوم و چهارم هجری که شدت ظلم اسلام‌گرایان در اوج بوده چگونه بوده است خود گواه بر موضوع می‌باشد. راولینسون نیز آورده: «لرهای عوام غیر از پرستش اولیای محلی‌شان از مذهب چیزی نمی‌دانند». (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۳۳) حتی بر اساس گواهی‌های موجود قریب به اتفاق بزرگان منطقه که دارای نام و نشان و بقعه می‌باشند اصالتاً لرستانی بوده‌اند که متأسفانه در طول زمان به علت حاکم شدن تفکر سید پروری و اینکه تمام بزرگان حتماً باید از

۱- ابن جوزی المنتظم، ج ۷ ص ۲۷۵. به نقل از کتاب اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه، روی پرویز متحده، ترجمه محمدرضا مصباحی. ص ۱۶۹.

زریه سادات باشند مبادرت به ساخت شجره‌هایی برای این بزرگان و منتسب کردن آنها به سلاله سیادت تحت عنوان امامزاده... کرده اند. لرستان به عنوان پایگاه اولیه و اصلی یارسان از قرن دوم تا چهارم هجری محلی می‌گردد به جهت پذیرفتن علویانی که مورد عتاب عباسیان بوده‌اند؛ خاصه اینکه وجود حکام آل بویه و حسنویه به عنوان طرفداران اهل تشیع قوت این حمایت را دوچندان می‌کند، و تفکر تسامح‌گرا و تساهل پرور یارسان وجود علویان در لرستان را به نسبت سایر مناطق زاگرس چشمگیر می‌کند. یارسان در لرستان به فعالیت فکری مذهبی خود اهتمام می‌دهد و در اواخر عمر شاه خوشین آنرا به اوج می‌رساند، به گونه ای که حوزه‌ی فعالیت ایشان از لرستان فراتر می‌رود و هورامان و همدان و شمال خوزستان و کرمانشاه و ماه کوفه و ماه بصره را هم در بر می‌گیرد، که شرح ماقوع و ملاقات و جذب اکابر این مناطق و زد و بندهای فکری و روحی که در تاریخ گواهی داده شده از جمله گواهی‌های موجود است که مؤید بر این موضوع می‌باشد. پرویز اذکابی از دین قدیم اهل حق که متضمن عقاید گنوسی ایرانی ماقبل از اسلام است به عنوان «دین فهلوی» یاد می‌کند و آنرا اینچنین نامگذاری کرده است. (اذکابی، ۱۳۷۵: ۱۴۳)

گوران

شاید بتوان گفت پس از واژه‌ی پهلویان و یا واژه‌های مشابه دیگر همچون: پهلویین، پهل، پهلویات و بلادالفهلویین... تنها واژه‌ی تاریخی که برای مردمان مناطق پهل‌نشین به کار برده شده است «گوران» می‌باشد. معانی متفاوتی از این واژه متبادر می‌گردد: گوران = محل اجتماع لشکر. گوران = بزرگان. گوران = گبرها. اگر ما واژه گوران را مشتق شده از گبر یا گور فرض کنیم باید این چنین بی‌اغایم که در منابع تاریخی از آئین مغ‌های مادی نام برده شده است که برخی آن‌ها را همان مجوس‌ها گفته‌اند. و البته با زردشتیان هم در یک طراز تعریف نشده اند. و شاید بتوان گفت که وجود قبرستان و آرامگاه‌های تاریخ باستان با نام گورستان گبری‌ها را یکی از فصل‌های تمیز این دو دانست، چراکه زرتشتی‌ها قبر ندارند و مردگان را در محل ویژه قرار می‌داده تا طعمه‌ی پرنندگان شوند.

در حاشیه کتاب شهرستانی (الملل و النحل) در خصوص مجوس اینچنین آمده: مجوس معرب واژه‌ی مگوش (فرس قدیم) می‌باشد. در اوستا (یسنا ۷/۴۵) یکجا مگاوا^۱ به معنی نوکر و چاکر و در زبان پهلوی مگوسیا و در ادبیات فارسی این کلمه مغ تلفظ گردیده است. در سنگ نوشته‌ی بیستون (کتیبه داریوش) منقور است که گوماتا^۲ از جماعت مغ‌ها بر آن شد که خانواده‌ی هخامنشی پارس را منقرض کند ولی داریوش بر او چیره شد و جمع بسیاری از مغ‌ها را بکشت و سلطنت خاندان هخامنش را از خطر نجات داد. از منابع یونانی و از آن میانه کتاب هردوت (فصل اول ۱۰۱) چنین بر می‌آید که مغ‌ها تا قبل از سلطنت پارس بر سکنه‌ی بومی قدیم ایران نفوذ سیاسی و مذهبی زیاد داشتند، کما اینکه علاوه بر هسته مرکزی ماد بودن به عنوان یک قبیله در رأس امورات سیاسی مذهبی و فرهنگی هم بوده‌اند.

البته مورخینی همچون ابوحنیفه دینوری نظری مخالف ارائه داده و مجوس را همان دین مزدیسنا دانسته و در اخبارالطوال آورده: گویند زرادشت پیامبر مجوس نزد گشتاسب شاه آمد و گفت من پیامبر خدا بسوی تو هستم و کتابی را که در دست مجوس است برای او آورد و گشتاسب آیین مجوس را پذیرفت و به او ایمان آورد و مردم کشور خود را بر آن دین واداشت و ایشان با رغبت و زور و خواه و ناخواه پذیرفتند. (دینوری اخبارالطوال، ص ۳۱) نیبرگ هم دین مغ‌ها را مزدپرستی با مجموعه‌ای از خدایان دانسته و گفته که می‌بایست با آریاییان میتانی همانندگی بسیاری داشته باشند؛ همچنین آیین زروانی را دین مغان مادی پیش از فرارسیدن دین زرتشت دانسته است. (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۳۸۸) دیاکونوف نیز آورده که تعالیم مزدیسنا‌ی توسط سران قبیله ماد که همان مغ‌ها باشند اشاعه پیدا کرده؛ بخش‌های مهمی از اوستای قدیم و جدید، خصوصاً یسنای هفت فصل و کتاب وندیداد توسط ایشان تحریر و تدوین شده است. (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۵۸)

1- Magav

2- Gaumata

وجود وجوه مشترک در آیین مجوسی و زردشتی موجب شده که آیین اصلاح یافته‌ی زردشتی همان کیش مجوس شناخته شود و به همین جهت بعدها بیشتر مورخان اسلامی و مؤلفان ملل و نحل، مغان و زرتشتیان را پیرو یک عقیده پنداشته اند. اسلام نیز بین مجوس ها و زردشتیان فرقی قابل نشده و معامله‌ی با آنها را در حکم معامله با اهل کتاب قرار داده است. اما منابع مزدیسنايي و مفسرين مربوطه نظری مخالف ارائه می‌دهند. هاشم رضی آورده: در ادوار قدیم تاریخ دینی ایران باستان، روحانیان آیین‌های گوناگون، مغ نامیده شده‌اند. مغان مادی و مغان مجوسی جدا از مغان میترايي بوده‌اند. بر اساس نسک گات‌ها، مغان میترايي همان گرپن‌ها هستند. کرپان‌ها یا مغان میترايي همان‌هایی هستند که در جریان ظهور زرتشت دوم، اندیشه‌های گنوسی و عرفانی ویژه خودشان را در حکمت و عرفان ایران دوران بعد وارد کردند و زرتشت را تکفیر می‌کردند. (رضی، ۱۳۸۲: ۱۸۷) اوشیدری در مورد کرپان آورده: کرپان عنوان کاهنان و پیشوایان مذهبی پیش از زرتشت بود که مراسم و نیرنگ‌ها و مناسک دینی را که بسیار پیچیده بود، برای مردم انجام می‌دادند و علاوه بر دستمزدهای کلان، قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند. سه خاندان یا سه تن از این کرپان‌ها در سرودها ذکر شده‌اند. این سه عبارتند از اوسیح، کوی و بندو که در آغاز در نهایت تندی و شدت در مقابل زرتشت و دین او مقاومت کردند اما سرانجام دین تازه پیروز شد. (اوشیدری، ۳۹۰) در سلسله پیشدادیان کیومرث را یکمین شخص و هوشنگ را نخستین فرمانروای پیشدادیان معرفی می‌کنند. و به ترتیب شاهان پیشدادی این‌چنین آمده است: سیامک، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، ایرج، منوچهر، نوذر، زو، گرشاسپ. پس از آنکه فر ایزدی از جمشید دور می‌شود ضحاک بر وی ظفر پیدا می‌کند و ضحاک به پادشاهی می‌رسد. در روزگار ضحاک پلشتی آشکار می‌گردد و هر روز مغز دو مرد جوان را برای خورش به مارهای روی شانه‌های ضحاک می‌داده اند، اما دو تن به نام‌های ارمایل و گرمایل هر روز جان یکی از جوان‌ها را نجات می‌دادند. کاوه آهنگر بر او قیام می‌کند و فریدون را به پادشاهی برمی‌گزیند. سلسله کیانیان بعد از پیشدادیان شکل داده می‌شود. مؤسس این سلسله نیز بر پایه اطلاعات شاهنامه کی قباد است و با مرگ پسر دارا نیز این سلسله منقرض می‌شود. اسامی پادشاهان کیانی: کیقباد، کی کاووس، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، بهمن، همای، کی داراب، دارا می‌باشد که از این افراد، کی قباد، کی کاووس و کی خسرو به پادشاهی می‌رسند. دو تن دیگر نیز خارج از این گروه، در سلسله کیانیان، در زمان زرتشت می‌زیسته‌اند.

در اوستا کیانیان (کی)، گرپنان گروهی خاص از روحانیان اند که دارای مذهب دیویستا هستند که با زرتشت دشمنی می‌کرده اند. (بهار، ۱۳۷۶: ۹۲) و در برخی از اظهار نظرها پادشاهان کیانی را همان پادشاهان حکومت ماد می‌دانند که وجود القاب با اسم‌ها خلط مبحث شده است. این نظریه قابل قبول است وقتی که به قبول کردن دین زردشت توسط ویشتاسپ پیردازیم، گشتاسپ همان ویشتاسپ پدر داریوش بزرگ است و این موضوع توسط مورخین گواهی داده شده است. و با توجه با تمام اسناد و مدارک دشمنی با مغ‌های مادی همچون خط ممتدی در طول تاریخ جلوه کرده است. هر چند افرادی همچون هاشم رضی مغ‌های میترايي را با مغ‌های کرپان جدا دانسته و آورده: مغان مادی و مغان مجوسی جز از مغان میترايي بوده‌اند. مغان میترايي به موجب گات‌ها همان گرپن‌ها هستند. (رضی، ۱۳۸۲: ۱۸۷) اما نشان مغ‌های کرپان را به خوبی می‌توانیم از لابه لای متون و حتی شارحین اوستا بیرون بکشیم و ناگفته پیداست که مغ‌های مادی همان مغ‌های مجوس و یا کرپان هستند که سلسله کیانیان هم بر آن ظهور پیدا کرده‌اند. چنانچه اوشیدری هم آورده که خاندان «کوی» سلسله کیانیان را تشکیل می‌دهند. (اوشیدری، ۳۹۸)

در واقع بر اساس شواهد و قرائنی که در خصوص آن مطلب ارائه داده شده می‌توان گفت که مجوس همان میترايي‌های منطقه غرب ایران هستند که پس از ظهور زردشت و ارائه دین تازه، دین درگیری‌هایی نیز به وجود می‌آید همچون درگیری رستم مهرپرست با گرشاسپی که تازه به دین زردشتی روی آورده بود. رستم پهلوان کارگزار گشتاسپ بر سیستان و خراسان بود، رستم مردی جبار و دارای قامت بسیار کشیده و تناور و سخت نیرومند و از نسل کیقباد بود و چون خبر مجوسی شدن گشتاسپ را شنید که دین پدران خویش را رها کرده است از این موضوع سخت خشمگین شد و گفت آیین پدران ما را که پدران از پیشینیان به ارث برده بودند رها کرد و به آیین تازه ای گروید؟! و مردم سیستان را جمع کرد و برای آنان خلع گشتاسپ را از سلطنت کاری پسندیده وانمود و آنان سرکشی نسبت به

گشتاسپ را آشکار کردند. (اخبار الطوال، دینوری، ص ۳۱) و البته بر اساس قرائن موجود هم می‌توان رأی داد که مغ‌های غرب ایران بر همان داده‌های فکری و اعتقادی خود پامرد بوده که بعدها به مجوس و یا گبر اشتها پیدا می‌کنند. کما اینکه به زمان تولد زردشت و محل زندگی وی رجوع می‌کنیم می‌بینیم که ایشان در زمان اواخر مادها و در غرب ایران به سال ۵۶۹ قبل از میلاد متولد می‌گردد و اوج تبلیغات وی نیز در سال‌های پایانی پادشاهی ماد بوده است. (ترابی، ۱۳۸۸: ۱۸۴) اگر چه هنینگ و نیبرگ عقیده دارند که زردشت در شرق متولد می‌شود، اما افرادی هم هستند که می‌گویند در غرب متولد شده است. در هر دو صورت دلیل مهاجرت وی، هجمه و پذیرفتن دین جدید از جانب میترائیان بوده است. حال سؤال اینجاست که چرا در طول کلام‌های یارسان هیچ نامی از سلسله هخامنشی برده نمی‌شود؟! در حالی که کلام‌های یارسان به واسطه اشراف بر ادوار و اعصار مختلف به واسطه ی دسترسی به بایگانی روح (دونادون) تمام تاریخ را در کف به گواهی کشانیده اند و از تمام پادشاهان دوران پیشدادیان و کیانیان و ساسانیان صحبت کرده اما از هخامنشیان هیچ بحثی به میان نیامده است؟!

واژه‌ی گوران در اعصار مختلف در بر گیرنده کلیت یک مفهوم جامعه شناسی نیست، بلکه در هر دوره‌ای تعریفی خاص از بار مردم شناسی به خود می‌گیرد. کلیت مفهوم گوران تا قرن چهارم یک تعریف است. گوران از قرن چهارم تا قرن هشتم یک تعریف دیگر است، و گوران از قرن هشتم تا قرن سیزده تعریفی متفاوت تر می‌باشد. همچنین گوران در دوران معاصر. بر اساس تعاریفی که تاریخ از واژه‌ی گوران ارائه می‌کند، می‌توان گفت که این واژه در ادوار مختلف از باب ساختار اجتماعی و مفاهیم منطبق بر آن متفاوت می‌نمایند.^۱ وجود اشکانیان و ساسانیان در منطقه‌ی زیست گورانان که تمام فاکتورهای فرهنگی کنونی یارسانیان را با خود منطبق می‌سازد، همچون گواهی کارنامه اردشیر بابکان که به تنبورنازی بابک اشاره کرده است؛ و یا گواهی‌های کلامی در متون کهن یارسان از کیانیان و سلسله ساسانی مبنی بر حقانیت و ارزشگذاری اقدامات فرهنگی هنری و علمی این سلسله‌ها... تماماً گواه و مؤید این نظر است که ساسانیان را اگر از جمله اجداد گوران ندانیم پس به ضرس قاطع می‌توانیم به مناسبات ایلی عشیره‌ای با تمام لوازمات آن در تعاملات اجتماعی سیاسی آنها را مورد تأیید قرار بدهیم.^۲

پس از حمله‌ی اعراب و سقوط سلسله ساسانیان و حاکم شدن دو قرن خفقان و ظلم در منطقه‌ی مذکور هیچ سند و مدرکی در تعریف و تشریح مردمان پهلویان به دست داده نمی‌شود، آنچه را هم که به عنوان نوشته‌های پهلوی می‌توان از آن یاد کرد مناسبات ایلی عشیره‌ای مردمان منطقه را باز نمی‌نمایند، چراکه اولاً مطلبی در این خصوص ارائه نمی‌دهند، دوم اینکه زبان پهلوی در آن هنگام زبان مردم عادی نبوده و جزء عده‌ای از موبدان آنرا نمی‌دانسته‌اند. اما بر اساس گواهی‌هایی که در تاریخ آمده بزرگترین و با نفوذترین مردمانی که میراث کهن منطقه را در خود حفظ و اشاعه می‌دهند گوران‌ها هستند. اولین کسانی که از وجود این مردم صحبت به میان آورده اند ابن خردادبه که رئیس دیوان برید در پهلویان بوده است، مسعودی و ابن فقیه همدانی، مقدسی... نیز هر کدام به نکاتی پیرامون این موضوع اشاراتی دارند.

مسعودی در مروج الذهب لیستی از قبایل میدیا (الجبل) ارائه می‌دهد که در آن لیست «جابارقی» و سپس «جاوانی» را می‌بینیم. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۵۳) همچنین ابن لیست به شکل کامل‌تری در «التنبیه الأشراف» نیز عنوان می‌گردد، اما با این تفاوت که واژه‌ی مد نظر ما یعنی «جابارقی» به «جورقان» تغییر شکل می‌دهد، (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۸) که پس از این واژه، «جاوانی» به همان شکل

۱- کتاب زیر چاپ «پهلویان» (گوران، دیملی، هورامی، لک، کلهر، فیلی)، نگارنده

۲- در کارنامه اردشیر بابکان قید شده که اردشیر طنبور مینواخته (ص ۸) و در فارس - محل زیست گوران‌ها- بوده است. با توجه به اینکه محل زیست و فرمانروایی و پادشاهی سلسله ساسانی بیشتر در نواحی پهلویان بوده و اینکه در محل زیست و قلمرو گوران‌ها نیز نشو نما پیدا کرده اند قدر مسلم می‌توان سلسله ساسانی را از گوران‌ها به حساب آورد. در خصوص کرد بودن ساسانیان می‌توان به نامه اردوان پنجم اشاره کرد که برای اردشیر ساسانی می‌فرستد. در آن نامه اردشیر را اینچنین مورد خطاب قرار می‌دهد: ای بچه کرد که حد و حدود خودت را ندانسته ای بدان که مرگ خودت را مشخص ساختی. تو در زیر دوار کردی تربیت و نمو پیدا کرده ای چه کسی به تو اجازه داده که تاج شاهی بر سر بگذاری؟! (تاریخ الرسل و الملوک، جریر طبری ص ۵۷) (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۳) همچنین دینوری به نقل از نامه ی بسطام به خسرو پرویز به نیای خسرو پرویز که ساسان بوده اشاره کرده است. (مسالک و ممالک ص ۸۵)

قبلی انعکاس داده شده است. مینورسکی در مقاله‌ی «گوران» انعکاس می‌دهد که جاوانی (جاوان رود) همان «جاف» است که در هر دو کتاب پس از «جابارقی» و «جورقان» آمده است، خاصه اینکه هم اکنون نیز در نزدیکی «گوران» با هم مرتبط می‌باشند. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۵)

واژه‌ی جابارقه به جورقان تبدیل می‌شود و واژه‌ی جورقانی که ابن الطاهر، ابن فقیه همدانی و مسعودی... به کار برده‌اند در مجمل التواریخ به سال ۵۲۰ هجری به «گورانان» مبدل می‌گردد. صاحب مجمل التواریخ در شرح برخورد «خوشین مسعود کرد» با بدر بن حسنویه برزکانی به نزدیکی گورانان به «بدر» اشاره می‌کند که کسی به ایشان نزدیک‌تر نبوده جز گورانان. پیوند تاریخی و زبانی گورانی با گاوباره را می‌توان در دوران ساسانی و هخامنشی پی گرفت. احتمالاً این زبان با گاوباره یا گاوברה (لقب گیل پسر گیلان شاه پسر فیروز از نواذگان جاماسب ساسانی، فرمانروای گیلان، رویان و طبرستان) در روزگار ساسانی و با خاندان گئوبروو پرسی در روزگار هخامنشی و گنوماته مادی که بخش نخست نام آنان گاو^۱ است، در پیوند باشد. از سوی دیگر ساختار گورانی یادآور نام گذاری زبان زردشتیان یعنی گورونی^۲ است.^۳

اما در خصوص محل زیست گورانان که گفته شده کنار دریای کاسپین بوده و از آنجا مهاجرت کرده و به نواحی غربی ایران آمده‌اند و همچنین دسته‌ای دیگر به نواحی آناتولی کوچیده‌اند شاید نتوان مقرون به صحت دانست؛ چرا که با توجه به گواهی‌های زیادی که در تاریخ آمده محل زیست گوران‌ها بسیار گسترده بوده به گونه‌ای که کرانه‌های آنرا می‌توان از اراک کنونی تا جلولا و دشت شهرزور، و همچنین از شمال خوزستان (یا محل زیست خوزی‌ها) تا جنوب مکریان و زنجان و گیلان در نظر گرفت. بر این اساس مهاجرتی اگر بوده از این نواحی به سایر مناطق شکل داده شده است، همچون مهاجرت دیملی‌ها به آناتولی. چراکه این جمعیت در این محدوده‌ی جغرافیایی نمی‌تواند حاصل یک مهاجرت آن هم از کناره‌های دریای خزر بوده باشد. صرف نظر از انطباق‌های تاریخی و واژه‌های همسان همچون کوریان گفته شده در مسالک و ممالک... گفته شد که اولین بار این واژه (گوران) در مجمل التواریخ القصص می‌آید. گزارشی از چگونگی درگیری مابین شاه خوشین با بدر بن حسنویه برزکانی است. شاه خوشین در تاریخ ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی برابر با ۳۴۳/۹/۲۲ قمری و ۳۳۳/۱۱/۱۵ خورشیدی از ماما جلاله دختر میرزا امان الله لر، یکی از بزرگ زادگان لرستان در پای یافته کوه متولد می‌گردد که نامش را مبارکشاه می‌گذارند و به شاه خوشین و یا باباخوشین اشتها پیدا می‌کند. (طاهری، ۲۰۰۹: ۲۵۵) نوروز سورانی نیز به قرن و دهه تولد شاه خوشین اشاره می‌کند و می‌فرماید:

استاد ازل ای گنجه کی بی تاریخ بی هزار سیصد و سی بی

دارای سپاهی بوده به نام سپاه نهصد نهصد که تمام اکابر و بزرگان منطقه نیز بر اساس اسناد موجود به وی گرایش داشته‌اند. شاه خوشین با احفاد و انصار خود مناطق پهلویان را در می‌نوردد و با بزرگان این مناطق حشر و نشر پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

ماد کبیر که به پهلویان و یا بلاد الفهلویین نامگذاری می‌شود دارای فعالینی فرهنگی مذهبی بوده است که با نام کرپن و یا مغ‌های مادی مهرپرست اشتها داشته‌اند؛ و بر اساس منابع تاریخی دارای علم و آگاهی فراوان نیز بوده‌اند. پادشاهان کیانی از ایشان بوده و با اینکه متأثر از وی رفتار می‌کرده‌اند. این علم و آگاهی و یا آموزه‌های فکری- فلسفی در این سرزمین با هجوم اقوام و حکومت‌های دیگر از بین نمی‌رود و نسل به نسل انتقال داده می‌شود، تا باعث رونق و شکوفایی علمی، فرهنگی منطقه‌ی ای گردد به همین نام پهلویان که زبان و ادبیات آنرا فهلویات و یا پهلویان نامگذاری کرده‌اند. این منطقه محل زندگی و مقر فرماندهی سلسله‌های اشکانی و ساسانی بوده است و با زبان و ادبیات، فکر و فلسفه، جهانبینی و فرهنگ معلوم که نسبت به سایر مناطق زاگرس دارای تفاوت بوده است همیشه

1- gau

2- gavruni

۳- گاودم : از زبان گورانی تا زبان چینی. آرش اکبری مفاخر. ص ۲۷. پژوهشهای زبانی- ادبی قفقاز و کاسپین. سال اول شماره دوم پاییز ۱۳۹۸

پیشگام در فرهنگ و هنر بوده است، تو گویی نوعی فدرالیسم در زاگرس مابین قبایل کاسی‌ها و لولوبی‌ها... بوده که در طول زمان نیز حفظ شده است. افکار مغان مهرپرست کرین از پیشدادیان به کیانیان و اشکانیان و ساسانیان و جورقانان... می‌رسد، و بر اساس گواهی تاریخ این سرزمین در قرون اولیه هجری دارای قبایلی به نام‌های بابونی، شاذنگانی، بازنجانی بوده که جملگی با ادبیات واتم و اتو یا همان گورانی صحبت کرده‌اند. این مردم که سپاه بدر این حسنویه را هم تشکیل می‌داده‌اند سرزمین پهلویان را پس از چند قرن خفقان دوران حکومت‌های اسلامی مجدد از بار علمی، فرهنگی، فکری، هنری، زبان و ادبیات رونق می‌بخشند و نسبت به احیاء، بازنشر و حفظ داده‌های علوم انسانی این سرزمین مجاهدت‌ها و مرارت‌ها می‌کشند. گوران‌ها بر اساس گواهی تاریخ تا نواحی قزوین، فارس و اصفهان دارای جمعیت و پایگاه بوده‌اند و از جمله بافت مقتدر منطقه از هر باب بوده است. این سرزمین که شامل لرستان، ایلام، کرمانشاه، خانیقین و همدان است، صرف نظر از موارد جزء، از منظر فرهنگی، ادبیات، زبان، دین و باور... در یک مجموعه تعریف می‌شوند و می‌توان آن‌را در یک کلیت در نظر گرفت.

منابع و مأخذ

- ابن الأثیر، عزالدین علی. (۱۳۵۰-۱۳۵۵). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، نشر علمی، تهران.
- ابن حوقل محمد (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل، ایران در صوره الأض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران انتشارات امیرکبیر ابوالفداء. (۱۳۴۹). تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن علی. (۱۳۴۹). مختصر البلدان. ترجمه ج. مسعود. تهران بنیاد فرهنگ ایران.
- اذکائی، پرویز. (۱۳۷۵). باباطاهرنامه. تهران انتشارات توس.
- اذکایی، پرویز. (۱۳۶۷). فرمانروایان گمنام.
- اصطخری ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰). المسالک و الممالک. تصحیح ایرج افشار. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۷۶). تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان. تهران انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۶۷). فرهنگ لکی. تهران مؤسسه فرهنگی جهانگیری.
- ایزدپناه، پیشوب. (۱۳۷۵). از بیستون تا زرد کوه بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، تهران نشر آزان و نشر سهند.
- اوبن، اوژن. (۱۳۶۲). ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات زوار، تهران.
- بدلیسی، میر شرفخان. (۱۳۹۳). شرفنامه. ترجمه به کردی عبدالرحمن شرفکندی. تهران نشر پانید.
- بی نام. (۱۳۷۰). جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه ۱۳۰۰ هق. امان الهی بهاروند سکندر. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان.
- بی نام. (۱۳۶۲). حدود العالم من المشرق الی المغرب، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران کتابخانه طهوری.
- بی نام (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. ملک الشعراء بهار به همت محمد رضانی. تهران کلاله خاور.
- بی نام (?). تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران نشر کلاله خاور.
- بی نام (۱۳۶۲). حدود العالم الی المغرب الی المشرق، دکتر منوچهر ستوده، تهران انتشارات طهوری.
- بلاذری احمد بن یحیی (۱۳۴۶). فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بغدادی ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۵۸). الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام. دکتر محمد جواد مشکور. تهران انتشارات اشرافی.
- بهاروند سکندر، امان الهی. (۱۳۷۰). قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکنندگی جغرافیایی لرها در ایران، انتشارات آگاه، تهران.
- بهار مهرداد (۱۳۷۶). جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران انتشارات فکر روز.
- ترابی ضیاءالدین (۱۳۸۸). زردشت و گاهشماری ایرانی، تهران آوای کلار.

- ترکمان، اسکندربیگ. (۱۳۳۵). عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- حموی بغدادی یاقوت (۱۳۸۰). معجم البلدان، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- جعفریان رسول (۱۳۸۸). تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران نشر علم.
- جنیدی، فریدون. (۱۳۶۰) نامه پهلوانی، بنیاد نیشابور تهران انتشارات بلخ.
- دوید بارون. (۱۳۸۸). سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- دوگوبینو کنت. (۱۳۶۳). سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصور، نشر فرخی، تهران.
- دیاکونوف. ا.م. (۱۳۴۵). تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد پسر داوود (?). اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- راولینسون، هنری. (۱۳۶۲). سفرنامه راولینسون، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، انتشارات آگاه، تهران.
- رضی هاشم (۱۳۸۲). دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، تهران نشر سخن.
- ساکی، علی محمد (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. لرستان کتابفروشی محمدی خرم‌آباد.
- سلطانی محمدعلی (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. بی‌جا.
- شهرستانی ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵) الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه تابان.
- شیروانی، حاج زین‌العابدین (۱۳۱۵). بستان‌السیاحه، انتشارات کتابخانه سنایی.
- شیروانی حاج زین‌العابدین (۱۳۳۹). ریاض‌السیاحه، تصحیح و مقابله مرحوم اصغر حامد ربانی، تهران انتشارات سعدی.
- قزوینی زکریا بن محمد بن محمود (?). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران نشر امیرکبیر.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن. (۱۳۶۱). تاریخ قم، تهران نشر توس.
- کریستن آرتور (۱۳۸۵) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران نشر صدای معاصر.
- گای، لسترنج. (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، مترجم محمود عرفان، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- طاهری، طیب. (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان)، انستیتو فرهنگی کرد، عراق، سلیمانیه.
- طاهری، طیب. (۲۰۰۹). تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام (شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)، ده‌زگای مکریانی، عراق، هه‌ولیر.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۶۸-۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر اساطیر، تهران.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵). التنیبه الأشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعربن‌المهلهل ابودلف. (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. تهران انتشارات زوار.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات طهوری، تهران.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۹). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ. (۱۳۷۹). کرد، ترجمه حبیب‌الله تابانی، نشر گستره، تهران.
- مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ. (۱۳۶۲). دوسفرنامه درباره لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، لیلی بختیاری، انتشارات بابک، تهران.

- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد شمس الدین (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، انتشارات کومش، ص ۵۹۵.
- مجله باستان شناسی و تاریخ (۱۳۷۳). سال هشتم شماره دوم بهار و تابستان ۷۳، مرکز نشر دانشگاهی.
- مکرری محمد (۱۹۹۴). تنظیم و طبقه‌بندی شعر هجایی در ترانه‌ها، بازی‌ها و اشعار عامیانه، پاریس.
- ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۳). الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- نفیسی، سعید. (۱۳۸۴). بابک خرم‌دین، به اهتمام عبدالکریم جربزه دار، نشر اساطیر، تهران.
- نیبرگ هنریک ساموئل (۱۳۸۲). دین‌های ایران باستان، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، کرمان انتشارات شهید باهنر.
- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۵۶). البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مقالات:

- شناسنامه هویتی لک. طاهری طیب. کنفرانس زبانشناسی کرد در دانشگاه سوران هه‌ولیر (۱۳۹۷). ترجمه به فارسی و نشر در هفته نامه غرب.
- طبقه بندی و تحلیل گونه شناختی سفال عصر مفرغ تپه گریران الشتر / مهدی حیدری. خلیل الله بیک محمدی. ثروت ولدییگی. سید مهدی حسینی نیا، پژوهش‌های باستان شناسی ایران. شماره ۸، دوره پنجم، بهار و تابستان ۱۳
- جغرافیای تاریخی پادشاهی الیپی، کاظم ملازاده، علیرضا گودرزی. پژوهش‌های باستان شناسی ایران شماره ۱۰، دوره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹
- نگاهی گذرا به وضعیت ایلام در دوره ساسانی / علی جعفری / فرشید جعفری. طبقه بندی و تحلیل گونه شناختی سفال عصر مفرغ تپه گریران الشتر / مهدی حیدری. خلیل الله بیک محمدی. ثروت ولدییگی. سید مهدی حسینی نیا / پژوهش‌های باستان شناسی ایران. شماره ۸، دوره پنجم، بهار و تابستان ۱۳
- قلمرو حکومت ابوالنجم بدرین حسنویه به استناد سکه‌ها. عبدالله قوچانی. مجله باستان شناسی و تاریخ. سال هشتم شماره دوم بهار و تابستان ۱۳۷۳
- حکومت بنی حسنویه از ظهور تا سقوط (۳۳۰ تا ۴۰۶ ق / ۹۴۱ تا ۱۰۱۵ م). نظام علی دهنوی. پژوهش‌های تاریخی دوره ۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، صفحه ۱۲۴.
- گاودم : از زبان گورانی تا زبان چینی. آرش اکبری مفاخر. ص ۲۷. پژوهش‌های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین. سال اول شماره دوم پاییز ۱۳۹۸
- فهلویات، احمد تفضلی، نامه فرهنگستان شماره ۲۹ بهار ۱۳۸۵
- پروژه‌ی باستان شناسی زاگرس مرکزی : CZAP گزارش مقدماتی کاوش و بررسی در تپه‌ی شیخی آباد صحنه و تپه جانی اسلام آبادغرب / دکتر یعقوب محمدی فر. پرفسور روجر متیوس. دکتر ون‌دی متیوس. دکتر عباس مترجم / نامه‌ی باستان شناسی. شماره ۱، دوره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۰
- پژوهش‌های تاریخی (علمی-پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (۱۳۹۰). دوره جدید سال سوم شماره سوم پیاپی ۱۱ پائیز ۱۳۹۰ ص ۱-۱۴.